عد از سی سال حکومت، حسنی مبارک توسط جنبشی مردمی در کمتر از سه هفته ساقط گردید. جنبش مردمی مصر چگونه آغاز شد؟

در طی سال های اخیر زمینه های یک خیزش اجتماعی در زیر پوست جامعه مصر در حال شکل گیری بود و حسی عمومی در میان مردم شکل گرفته بود که شرایط به همین صورت قابل ادامه نخواهد بود. فیلم ها، رمان ها و آهنگ هایی با تم انقلابی تولید شده و ایده تغییر همه جا در تخیل مردم قابل مشاهده بود. دو تغییر مهم زمینه ساز این گردیده بودند که مصری های غیر سیاسی احساس کردند که دیگر قادر به ادامه زندگی روزمره خود نیستند. اولین تغییر اضمحلال روزافزون قرارداد اجتماعی حاکم بر رابطه دولت-جامعه از زمان کودتای جمال عبد الناصر در دهه پنجاه بود. این قرارداد شامل یک مبادله نانوشته بود: حکومت در برابر مطیع بودن شهروندان به آنان تحصیلات رایگان، خدمات درمانی، خانه های ارزان ارائه میداد. شما می توانستید این مزایا (یا حداقل امید این مزایا) را داشته باشید تا زمانی که سیاست های داخلی یا خارجی را مورد نقد قرار نداده و به قدرت سیاسی حاکم اعتراض نکنید. به عبارت دیگر مردم دریافته بودند که آزادی های سیاسی خود را با یک سیستم تامین اجتماعی مبادله می کنند. از دهه هشتاد به بعد این قرارداد اجتماعی رو به فرسودگی رفت اما اضمحلال کامل آن در هزاره جدید اتفاق افتاد. در این سال ها حکومت تصور نمود که هرگونه مقاومت سازماندهی شده مردمی را از بین برده است و دیگر نیازی به ارائه رشوه خدمات اجتماعی در برابر همراهی سیاسی به مردم ندارد. حکومت که توده ها را کاملا خنثی، اتمیزه شده و فاقد روحیه مقاومت یافته بود به این باور رسید که اکنون زمان چپاول ثروت های ملی در مقیاسی بزرگ فرا رسیده است. در حزب دمکراتیک ملی حاکم (ان دی پی) گروهی که به دور پسر رئیس جمهور جمال مبارک جمع شده بودند به طور روز افزونی در بخش جدیدی از حزب که کمیته سیاسی نام داشت قدرت می گرفتند. کمیته سیاسی از یک سو شامل سرمایه داران دولتی فاسد با کنترل انحصاری بر بخش های سود ده اقتصاد و از سوی دیگر شامل روشنفکران نئو-لیبرال (بیشتر اقتصاددان) مرتبط با نهادهای مالی جهانی میشد. در سال 2004 در کابینه تاجر معروف احمد نظیف برای اولین بار این گروه کنترل دولت را به دست گرفت. سرمایه داران انحصارگرا پست های کابینه را با توجه به زمینه فعالیت اقتصادی شان یکی پس از دیگری تصاحب کردند. به عنوان مثال محمد منصور، یکی از بزرگترین دلالان اتوموبیل در مصر، به عنوان وزیر ترابری انتخاب گردید. زهیر جرانه غول صنعت توریسم پست وزارت جهانگردی را به عهده گرفت. در کنار سرمایه داران نقش روشنفکران نئولیبرال هم شایان توجه بود. وزیر سرمایه گذاری محمود محی الدین در سال 2010 عهده دار پست مدیریت بانک جهانی گردید. یوسف پطرس غالی وزیر تجارت یکی از مدیران اجرایی صندوق بین المللی پول (آی ام اف) بود و بعدها با ریاست کمیته جهانی پولی و مالی، بخش اصلی برنامه ریزی آی ام اف، به رابطه خود با این نهاد ادامه داد. نتیجه مخلوطی بود از غارت سرمایه های ملی توسط سرمایه داران داخلی و اعمال سیاست های خشن نئولیبرالی بر مردم. در نتیجه پروسه های بودجه بندی تغییر تحول یافته، خدمات خصوصی شده و یک سیاست پولی جدید پیاده سازی گردید. در سال 2005 مالیات بنگاه های مالی نصف گردید و از چهل درصد به بیست درصد درآمد کاهش یافت هر چند که این مالیات نیز به طور معمول پرداخت نمی گردید. در برابر مالیاتی که مردم مجبور به پرداخت آن بودند افزایش یافت که این شامل طرح منفور افزایش مالیات مسکن نیز می شد. در سال 2010 بسیاری از مصریان که دارایی ای جز سقف بالای سرشان نداشتند و با حقوق بازنشستگی کمتر از 50 دلار در ماه زندگی می کردند ناگهان با این افزایش شدید مالیات مسکن مواجه شدند. نتیجه سیلی بود از اعتراضات و درخواست ها از رئیس جمهور برای مداخله به گونه ای که حسنی مبارک دو ماه پیش از اجرایی شدن قانون آن را معلق نمود. با وجود این در سال 2010 این باور همه گیر شده بود که حسنی مبارک در انتخابات بعدی ریاست جمهوری در سپتامبر آن سال شرکت نخواهد کرد و ریاست جمهوری به فرزند او جمال مبارک خواهد رسید. تصور ریاست جمهوری جمال و اعمال قدرت دوستانش بسیاری از مصریان را ترسانده بود. چه

اتفاقی ممکن بود رخ دهد اگر دیگر امکان دادخواهی بر علیه جمال مبارک و سیاست هایی که او نماینده شان بود وجود نداشته باشد؟

به موازات این تغییرات اجتماعی و مرتبط با آنها، فرم های سرکوب سیاسی نیز در مصر دستخوش تغییر گردید. در گذشته در دهه های پنجاه و شصت شما می دانستید که هدف بازداشت و شکنجه قرار خواهید گرفت اگر در یک تشکل سازماندهی شده سیاسی فعال بودید. سرکوب داخلی بر عهده ارتش قرار داشت که اگرچه بسیار خشن اما در عین حال هدفمند بود. در دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد این وظیفه از ارتش به پلیس منتقل گردید. در این شرایط سرکوب کمتر هدفمند اما همچنان از طریق نهادهای قانونی با حد و مرز مشخص صورت می گرفت. در این سال ها سرکوب توسط افسران پلیس، افرادی با اسم، درجه و صورت که تا حدی در برابر اقدامات خود مسئول بودند صورت می گرفت. همچنین در این سال ها شما برای اینکه هدف سرکوب قرار بگیرید می بایست فعالیت سیاسی نه لزوما سازماندهی شده اما به نحوی از خطوط قرمز حاکمیت عبور کند می داشتید. در دهه نود اما حکومت به قدری از خود مطمئن شده بود که با انتقادات در رسانه ها، مطبوعات و اینترنت به عنوان اتفاقاتی بی خطر برخورد می کرد. این سیاستی بود که توسط پلیس نیز ادامه یافت و سرکوب روزمره شهروندان کم اهمیت تر از آن تلقی شد که توسط افسران یونیفورم پوش اجرا گردد. چرا باید افسران پلیس وقت و انرژی شان را برای ترساندن گروهی دانشجو، سرکوب گهگاهی فعالان پرشور کارگری یا اذیت و آزاد زنان فعال حقوق بشر و جمع آوری آنان از خیابان صرف کنند؟ به همین دلیل در این سال ها بیشتر و بیشتر از نیروهای لباس شخصی برای سرکوب روزمره مردم استفاده میشد. متعاقت این تحولات انور سادات در دهه هفتاد در حجم پایین شروع به استفاده از اوباش برای سرکوب روزمره مردم نمود. برای اینکه پلیس مستقیما درگیر نشود، وظیفه سرکوب به "تجمعات مردمی" در حمایت از رژیم محول گردیده بود. مبارک در دهه هشتاد از این نیروها در انتخابات پارلمانی سود می برد. از دهه نود اما استفاده از این اوباش اجیرشده فصلی بسیار معمول گردیده و سرکوب در نتیجه آن کمتر هدفمند و بیشتر تصادفی شده بود. در این سال ها شهروانداں از جانب اوباش لباس شخصی حکومتی مورد آزار و اذیت قرار می گرفتند اما نه به دلایل سیاسی بلکه بیشتر به دلایل شخصی یا دزدی اموالشان. در واقع تجمیع دراماتیک غارت اقتصادی و سرکوب بی هدف گسترده بود که آتش خیزش اخیر در مصر را شعله ور نمود.

خالد سعید جوان تحصیل کرده ای در دهه بیست زندگی خود از خانواده ای در اسکندریه بود. در تابستان 2010 او درگیری لفظی با تعدادی از اوباش لباس شخصی حکومتی پیدا کرد و آنها خیلی ساده صورت او را در پیاده رو متلاشی نمودند. بعدها حکومت ادعا کرد که او مظنون به حمل مواد مخدر بوده و قبل از اینکه ماموران او را مورد تفتیش بدنی قرار دهند خودکشی کرده است. در پی این واقعه عکس های خالد سعید خیلی زود در سرتاسر اینترنت پخش گردید. در دوبی یکی از مدیران اجرایی گوگل به نام وائل غنیم گروهی را در فیس بوک به نام "ما همه خالد سعید هستیم" ایجاد کرد و درخواست نمود که هر کسی که چنین وحشی گری ای را تجربه نموده است به آن ملحق شود. در طی چند ماه بیش از صدهزار نفر به این گروه ملحق شده بودند و این حادثه ای بود که جنبش را آغاز نمود. در پس این حادثه اما زوال وضعیت معیشتی مردم از یک سو و سرکوب غیر هدفمند گسترده اجتماعی از سوی دیگر بود که زندگی مصریانی که آشنایی ای با سیاست نداشتند را بیش از پیش غیر قابل تحمل نمود.

خالد سعید در تابستان 2010 کشته شد. اتفاق افتادن خیزش مردمی شش ماه بعد این حادثه را چگونه توضیح می دهید؟

25 ژانویه در مصر تعطیل عمومی است برای گرامیداشت یاد مقاومت دلیرانه افسران پلیس در 1952 در اسماعیلیه، شهری در نزدیکی کانال سوئز، بر علیه نیروهای انگلیسی ای که از آنان خواستند اسلحه های خود را تحویل دهند. در نتیجه مقاومت افسران بیش از چهل نفر آنان کشته و ده ها نفر مجروح شدند و از آن پس این روز در مصر روز پلیس نام گرفت. برای نشان دادن تفاوت میان پلیس در آن زمان و امروز گروه "ما همه خالد سعید هستیم" فراخوانی برای تظاهرات در نزدیکی مراکز امنیتی رژیم در در مرکز شهر قاهره در میدان التحریر داد. آنها امید به حضور پنج تا هفت هزار نفر در تظاهرات را داشتند، رقمی که در آن روزها خوش خیالانه به نظرم می رسید. تحت سلطه حسنی مبارک حتی بزرگ ترین تظاهرات هیچگاه از چند صد نفر تجاوز نکرده بود. اما تحت تاثیر سقوط دیکتاتوری در تونس در 14 ژانویه و حمایت گروه های دیگر مخالف اینترنتی نزدیک به بیست هزار نفر برای تظاهرات در مرکز قاهره جمع شدند. در روزهای بعد نه تنها که تظاهرات ادامه یافت بلکه گروه های مختلف اپوزیسیون برای برگزاری تظاهراتی بزرگ تر به حرکت پیوستند. در این مرحله بود که پلیس از ماشین های آب پاش و گاز اشک آور برای متفرق کردن معترضان استفاده نمود. اما خشونت پلیس به جای سرکوب اعتراضات آنها را شعله ور تر ساخته و زمینه اعتراضی بزرگ تر بعد از نماز جمعه روز 28 ژانویه که روز خشم نام گرفت را فراهم ساخت. مردمی که از نقاط مختلف حرکت کرده و در مسیر خود به سمت میدان التحریر انرژی بیشتری یافته بودند و بالغ بر هشتاد هزار نفر می شدند، اکنون آماده مقابله با پلیس بودند. پلیس که در برابر تعداد و سماجت تظاهر کنندگان غافلگیر گشته بود عقب نشینی کرد. پلیس ناگهان با واقعیت روبرو شده بود و در نتیجه تحولاتی که پیشتر شرح اش رفت نه از تجهیزات و نه از آموزش کافی برای مقابله با چنین حرکت عظیمی برخوردار بود. این امر در نبرد قهرمانانه پل قصر النیل که میدان تحریر را به بخش غربی شهر که بخش اعظم تظاهر کنندگان از آن می آمدند متصل می کند قابل مشاهده بود. شما باید ویدیوهای این درگیری را مرور کنید که دریابید ماشین سرکوب تا چه اندازه نشان داد که ناتوان و سازمان نیافته است. پلیس به گونه ای ناشیانه با تعدادی خودرو زرهی روی پل مانور داده، به صورت زیگزاگی با هدف زیر کردن مردم به میان جمعیت رفته و سپس عقب نشینی می کند در حالی که جمعیت را با ماشین های آب پاش و گلوله هدف قرار می دهد که این نتیجه ای جز خشمگین تر کردن مردم ندارد. بعد از چند ساعت تعقیب و گریز خودروهای زرهی توسط تظاهر کنندگان واژگون شده، پلیس عقب نشینی کرده و نه تنها پل قصرالنیل بلکه تمام بخش مرکزی شهر را ترک می کند در حالی که تظاهرکنندگان مراکز حزب حاکم را به آتش کشیده و میدان تحریر را تصرف می کنند. در پس این اتفاقات بود که وزیر کشور به مبارک گفت که شرایط از کنترل خارج شده و ارتش باید مداخله کند. نیروهای ارتش نقاط کلیدی شهر و ساختمان های دولتی را محاصره کردند و حکومت نظامی اعلام شد و از صبح روز بعد ارتش در خیابان های شهر قدرت نمایی می کرد.

چه نیروهایی در پس تظاهرات 28 ژانویه بودند و تا چه اندازه در میان آنها سازماندهی و هدایت وجود داشت؟

ما می توانیم از شش گروه اصلی نام ببریم که دو گروه از آنها بر اساس شبکه فیس بوک ایجاد شده بودند. اولین گروه، گروه "ما همه خالد سعید هستیم" بود که به آن اشاره نمودم. گروه دوم گروه جنبش جوانان ششم آوریل بود که حول ایده اعتصاب عمومی در 6 آوریل 2008 تشکیل گردیده بود. در آن سال تنها کارگران یک شهر کوچک صنعتی در دلتا به فراخوان اعتصاب پیوست و در آن کارگران به شکلی بی رحمانه سرکوب شدند و گروهی از آنان گلوله خورده و کشته شدند. در سال متعاقب این حادثه برگزارکنندگان اعتصاب گروهی در فیس بوک به نام جوانان ششم آوریل ایجاد نمودند و از مردم خواستند که در سالگرد اعتصاب در خانه مانده و از حضور در خیابان خودداری کنند. پلیس اما وارد عمل شده و اطمینان حاصل نمود که در آن روز اتفاقی نخواهد افتاد، اما تا سال 2010 بیش از 70000 هزار نفر به گروه فیس بوکی جنبش جوانان ششم آوریل

پیوسته بودند. این گروه همچنین با گذشت زمان باتجربه تر شده و با تلفیق دغدغه های کارگری و لیبرال وزن سیاسی بیشتری در مقایسه با گروه "ما همه خالد سعید" هستیم پیدا کرده بود. اگر چه تظاهرات مردمی با استراتژی آنها، اعتصاب از طریق عدم حضور در خیابان، در تضاد بود آنها تصمیم به ملحق شدن به گروه "ما همه خالد سعید هستیم" در تظاهرات ژانویه گرفتند. سومین گروه جوانان اخوان المسلمین بودند که حدود سه سال قبل به وجود آمد. در درون اخوان المسلمین اصلاح طلبان مدت ها بود که به دنبال تغییر موضع و استراتژی سنتی سازمان بودند. هدف اصلاح طلبان تشکیل یک حزب رسمی با تشکیلات و رهبران خودش با ارتباطی نه چندان قوی با فرهنگ عمومی اخوان المسلمین بود. کمپین آنها با اطلاع از اینکه 88 صندلی ای که در انتخابات مجلس 2005 به دست آوردند در واقع نقشه امنیتی حکومت برای منصرف کردن ایالات متحده آمریکا از آوردن فشار بیشتر بر مبارک برای دمکراتیزه کردن حکومت بود، انرژی بیشتری یافت. در واقع رهبران اصلاح طلب اخوان المسلمین با اشتیاق پذیرفتند که در بازی سیاسی حکومت نقش شرم آور مترسک برای ترساندن آمریکا را بازی کنند. در سال 2010 اصلاح طلبان اخوان المسلمین ضربه سهمگینی را متحمل شدند هنگامی که چهره های قدیمی و محافظه کار به عضویت شورای رهبری انتخاب و فراخوان گروه های سکولار مخالف برای بایکوت انتخابات ناسالم پیش رو را نادیده گرفتند. این ضربه هنگامی دردناک تر شد که همدستی اخوان المسلین پاداشی برای آنها از سوی حکومت در بر نداشت و منجر به کسب حتی یک صندلی در پارلمان برای آنها نشد. از اینجا بود که جوانان اخوان المسلمین آشکارا شورای رهبری را به چالش کشید و درخواست استعفای آنان را مطرح کرد. زمانی که فراخوان تظاهرات 25 ژانویه مطرح شد جوانان اخوان المسلمین تصمیم به ملحق شدن به تظاهرات کنندگان گرفت.

چهارمین گروه شامل گروه هایی می شد که می توان آنها را چپ نو خواند. این گروه ها شامل فعالان جوان یا میان سال چپگرا می شدند که رابطه آنان با رهبران جنبش کمونیستی مصر بی شباهت به رابطه جوانان اخوان المسلمین با شورای رهبری آن نبود. کمونیست های قدیمی ای که بازمانده از احزاب کمونیستی میانه قرن بیستم بودند و مدت ها قبل از مبارزه با رژیم دست شسته بودند. بهانه آنها این بود که اسلام سیاسی خطر اصلی ایست که جامعه مصر را تهدید می کند و تعهد به سکولاریسم در برابر اسلام گرایی آنها را به لیبرال های درون حکومت متصل می سازد. به همین دلیل آنها پذیرفته بودند که مطابق سیاست های رژیم فعالیت کنند. سیاست هایی که به آنها اجازه نوشتن و تدریس میداد اما در برابر آنها را از ساختن هرگونه پایگاهی در میان طبقه کارگر منع می نمود. برای چپ گراهای جوان اما خطری بزرگتر از اسلام گرایی مصر را تهدید می نمود و آن استثمار روز افزون اقتصادی از طریق اعمال سیاست های نئولیبرالی بود. از نگاه آنان اولویتِ مبارزه، سازماندهی مقاومت در کارخانه ها و صنایع بود. به همین دلیل برای تقریبا پنج سال آنها برای سازماندهی نیروهای فعال چپگرای مصری تلاش فراوانی نمودند که از جمله این تلاش ها می توان به انتشار نشریه البوصلة اشاره کرد.

گروه پنجم حول محمد البرادعی رئیس سابق آژانس بین المللی اتمی که سال قبل به مصر بازگشت و وعده شرکت در انتخابات ریاست جمهوری در صورت تغییر قانون اساسی برای برگزاری انتخابات آزاد را داد، شکل گرفت. بر اساس شایعات البرادعی روابطه چندان حسنه ای با حسنی مبارک نداشت به این دلیل که زمانی که او نماینده رسمی مصر برای تصدی پست ریاست آژانس اتمی بود در لحظه آخر مبارک نامزد دیگری را برای این پست معرفی نموده بود. با وجود این البرادعی با سود جستن از رای کشورهای آفریقایی به سمت ریاست آژانس انتخاب شد و از آن پس فاصله خود را با رژیم مصر حفظ کرد و مبارک نیز مجبور بود با او به خاطر موقعیت بین المللی اش با احترام برخورد کند. بعد از پایان ریاست بر آژانس اتمی هنگام بازگشت به مصر البرادعی بخشی از جوانان را حول ایده اصلاحات بدون تعریف و مرز مشخصی به سوی خود جذب کرد و گروهی به نام جمعیت ملی برای تغییر را بنیان نهاد. جمعیت ملی برای تغییر از اشخاصی

با گرایشات مختلف از لیبرال ها گرفته تا اسلام گرایان معتدل و گروهی از چپ گرایان تشکیل میشد. اما البرادعی ترجیح می داد که بیشتر وقت خود را در اروپا بگذراند و بیشتر رهبر معنوی گروه باشد تا رهبر تاثیرگذار مسقیم. نتیجه گروهی از جوانان خشمگین بود که به حال خود واگذاشته شده بودند و در نتیجه طوفانی که در ژانویه 2011 به راه افتاد یکی دیگر از بازیگران اصلی خود را یافته بود.

در نهایت ششمین گروه شامل مجموعه پراکنده ای از فعالین حقوق بشر میشد که برای سازمان های حقوق بشر مصری، عفو بین الملل، دیدبان حقوق بشر یا دیگر گروه های بین المللی حقوق بشر فعالیت می کردند. اینها مجموعه ای از جوانان بودند که متحد شده بودند تنها به این دلیل که هیچ سازمان سیاسی ای را که قادر بسیج آنها برای مبارزه مستقیم تر با رژیم باشد پیدا نکرده بودند. وجه مشترک هر شش گروه این بود که فاقد توهم نسبت به آلترناتیوهای سنتی دیکتاتوری بودند و همچنین از تکنولوژی های ارتباطی مدرن به طور گسترده ای استفاده می کردند. در شهرهای بزرگ کافه های اینترنتی در هر گوشه ای پیدا میشود و حتی اقشار فقیر جامعه به تلفن همراه دسترسی دارند. این ابزار ارتباطی به طور مشخص به فرهنگ جوانان تعلق دارند اما به طور گسترده ای در میان طبقات مختلف استفاده می شوند. اما ذکر این نکته قابل توجه است که شبکه های اجتماعی تنها در مرحله اول خیزش نقش آفرینی نمودند و هنگامی که گلوله برفی خیزش شروع به غلطیدن نمود نقش ابزار سنتی ارتباطات همانند تلویزیون و رادیو پر رنگ تر گردید.

از تظاهرات 28 ژانویه به بعد میدان تحریر پیوسته در اشغال معترضان بود. در اول فوریه در تظاهراتی بزرگ‌تر معترضین خواستار رفتن مبارک شدند. روز بعد گردن کلفت های پلیس نتوانستند مانع تحصنی که در میدان شکل گرفته بود شوند. متعاقب آن تجمعی به مراتب بزرگ‌تر در 4 فوریه شکل گرفت. 7 فوریه اعتصابات شکل سراسری به خود گرفت . در 10 فوریه شورای عالی نظامی برای اولین بار از سال 1973 در راس امورقرار گرفت. در 11 فوریه در پی خیزش مردمی‌که مداوماً گسترده می‌شد مبارک سقوط کرد. شکل‌گیری اجتماعی این رخداد را چگونه می‌توان توضیح داد؟

معترضین میدان تحریر توده‌ی معترض جامعه‌ی مصر را نمایندگی می‌کردند که از طبقات متوسط پایین تا طبقات متوسط بالا را شامل می‌شد. آن‌جا شما می‌توانستید از تجار ثروت‌مند، بورس‌بازان تا روحانیون و مغازه‌داران، حمل و نقل‌چی‌ها، و نیروهای امنیتی را مشاهده کنید. در آن عرصه مردمانی از همه‌ی سنین، بزرگ‌سال و خردسال، مرد و زن حاضر بودند. زنان از همان روز نخست حضور فعالی داشتند، مادران پیر محجبه و فعالین غیرمحجبه دست در دست هم. نکته‌ی خیره کننده در مورد جمعیت میدان تحریر، عدم وجود آزار و اذیت‌های جنسی بود که در سال‌های اخیر در خیابان‌های مصر به معضلی جدی تبدیل شده‌بود. به همین ترتیب در میان مسلمانان و قبطیان هم تنشی دیده نمی‌شد. برای مدتی مدید وزارت امور داخلی تضاد میان این دو جماعت را دامن زده بود، با این حال از روز اول جنبش می‌شد مسیحیانی را دید که دست به دست هم داده و با ایجاد حلقه‌ای مسلمانانی را که نماز می‌خواندند محافظت می‌کردند، و همین‌طور مسلمانانی را که از مسیحیان حاضر محافظت می‌کردند.

طبقه‌ی کارگر چطور؟

براساس میزان درآمد، کارگران کارخانه‌ها به مراتب پایینی طبقه متوسط جامعه‌ی مصر تعلق دارند و آن‌ها نیز از روز نخست حضور فعالی داشتند، کمتر در میدان تحریر و بیشتر در اسکندریه که کارخانه‌های بزرگ زیادی در اطراف آن وجود دارد و سایر شهرستان‌های مصر. تخمین رایجی

هست مبنی بر این‌که انقلاب در مجموع شامل 10 تا 15 میلیون نفر از مردم می‌شود. از این رقم حداکثر 5 میلیون نفر آن در قاهره هستند.

تا جایی که به نقش کارگران در جنبش مربوط می‌شود، اعتراضات آن‌ها پیش از اعتصابات شروع شده‌بود. ناآرامی های مردمی وسیعی در گوشه و کنار کشور در همه‌ی محیطهای اقتصادی وجود داشت، از شهرهای اطراف کانال همچون پورت سعید، اسماعیلیه و سوئز تا واحه های توریستی در صحرای غربی. در آبادی الوحات جایی که با هزینه‌ای میلیونی و گزاف هتلی لوکس در کوه کنده‌کاری شده است تا توریست‌های ثروتمند بتوانند از حد اعلای رضایت برخوردار شوند و مردم محلی تقریباً هیچ سهمی از آن نخواهند برد، خشم و نارضایتی اجتماعی بسیار قوی بود. آن‌چنان که مجبور شدند نیروهای پلیس را برای سرکوب مردم به آن منطقه بفرستند. این اتفاقات همگی قبل از سقوط مبارک به وقوع پیوست. سرکوب و استثمار دو چوب کبریتی بودند که شعله‌های اعتراضات مردمی را برافروختند. سرکوب بیشتر متوجه اقشار برخوردارتر طبقه متوسط بود و استثمار متوجه گروه‌های ضعیف‌تر.

اعتصابات دیرتر آغاز شد، 4 روز قبل از سقوط مبارک. در سال‌های اخیر مباحثی از این دست مطرح بوده است: تخمین زده می‌شود که حدود 2 میلیون کارگر در فعالیت‌های مربوط به اعتصابات در دهه گذشته شرکت داشته‌اند. با این حال اعتصابات عموماً غیرسیاسی بوده و به درخواست‌های افزایش دستمزد، مقاومت در برابر تعدیل نیرو و درخواست پایین آوردن سن بازنشستگی محدود می‌شدند. این اعتصابات به وضوح محلی بودند و هیچ‌گاه تلاشی در هیچ‌یک از صنایع برای اعتصاب سراسری وجود نداشت. بخشی از این روند به خاطر نظارت سفت و سختی بود که کارگران را مجبور می‌کرد اعتصابات را فقط با آنانی که می‌شناختند و به آن‌ها اعتماد داشتند و در محل سکونت یا کارخانه به آنان نزدیک بودند سازمان‌دهی کنند. آن‌ها از اعتماد به نفس کافی برای اعتصابات سراسری برخورداد نبودند. به این دلیل که نمی‌توانستند به کارگران سایر نواحی و شهرها نیز مانند همکاران خود اعتماد کنند. در همین حال تا جایی که خواسته‌ها به بهبود حداقلی اوضاع معیشتی مربوط می‌شد رژیم نیز آن‌ها را تحمل می‌کرد – جمال (مبارک) نمی‌خواست سرمایه‌گذاران خارجی را با به گلوله بستن اعتصابیون به وحشت بیندازد– و حتی می‌توانست با آن‌ها به مثابه آخرین بقایای نوعی قرارداد اجتماعی رفتار کند که در غیر این صورت منسوخ شده بود.

ولی هنگامی که دیگر خیزش آغاز شده بود، هر اعتصابی اندوخته ای از یک نیروی سیاسی داشت و آن را به مثابه تکانه ای به شورش وارد کرد. در روزهای فرجامین قبل از سقوط مبارک، رهبران اعتصاب شروع به فراخوان برای ایجاد یک فدراسیون مستقل ملی برای کارگران کردند تا بتواند جایگزین اتحادیه‌های صنفی فرمایشی دستگاه دیکتاتوری شوند. همه اینها با هم رژیم را شوکه کرد. با این حال ارتباطات بین رهبری اعتصابات و سازماندهندگان اعتراضات میدان تحریر بسیار ضعیف بود و این اشتباه است که تصور کنیم اعتصابات آن کاهی بود که کمر شتر را شکست.

در مورد آن فرودستانی که در حاشیه قاهره یا شهر های بزرگ دیگر زندگی میکنند نقششان چه نظری دارید؟

آنها فقیر ترین فقرایند، خیلی ها بیم این را داشتند که آنان ممکن است دست به شورش های روستایی در مصر بزنند(jacquerie). درون شهر و حومه ی قاهره تعداد آنها بین 5 تا 6 ملیون نفر برآورد شده است. در شرایط غیر انسانی زندگی میکنند-زیستگاه هایی بدون آب لوله کشی،برق، سیستم فاضلاب و مدرسه. نام عربی این مکان ها "اشواعیت" از ریشه کلمه ایست

به معنای تصادفی. ساکنین اشواعیت در نظر آنان که زندگی مرفه تری دارند موجودات انسانی تصادفی، بی ریشه و ترس آوری هستند که به عنوان مردمی که هیچ چیز ندارند از سکونت گاه شیطانی شان بر سر شهر منظم و مرتب شان آوار شده اند، به عربی مغشوشی حرف میزنند، نا امیدانه به دنبال کار میگردند، اجناس را می دزدند و مردم شهر را آزار می دهند قبل از آنکه به دنیای تیره و تارشان عقب بنشینند. محتمل نیست که اینان روزی شهر را غارت کرده و آن را به آتش بکشند؟

خوشیختانه این توده انسانی خطرناک به کلی از جریان انقلاب برکنار بود و احتمالا همین امر هم سبب ساز چهره ی متمدن و طلح طلب جنبش شد. یک روز قبل از سقوط مبارک فعالین انقلابی در اسکندریه درصدد بودند که این گروه را به شهر فرابخوانند تا بر شمار اعضای جنبش باز هم بیفزایند. اگر آنها این کار را میکردند شک نکنید وحشت سرتاسر کشور را فرا میگرفت. در قطب دیگر ساختار اجتماعی هم البته لایه واقعا ثروتمند جامعه ی مصر-بالاترین نخبگان تجاری- در جنبش نقشی ایفا نکردند. اینان که بیشتر از هر گروه دیگری از رژیم منتفع شده بودند، طبیعتا حامی مبارک بودند و جت هاشان را آماده کرده بودند تا درصورت لزوم فرار کنند.

اما آیا ساکنین اشواعیت اینقدر همگن اند؟ به هر حال تخمین زده میشود که آنها یک پنجم جمعیت مصر را تشکیل میدهند. آیا تحقیقات جامعه شناسی نشان نمی دهد که این گروه شامل تعداد زیادی از جوانان یا میانسالان تحصیل کرده هم میشود که گرچه توانایی مالی زندگی در مرکز شهر را ندارند اما از ساکنین درمانده این محلات هم متمایز اند؟

بله ساکنین حاشیه شهرهای بزرگ حداقل از 2 گروه مشخص تشکیل شده اند که تا حدود زیادی با محل سکونت‌شان ار یکدیگر متمایز می‌شوند. در یک طرف مردمی هستند که دیگر توانایی سکونت در نواحی مناسب شهر را ندارند و به محلات فی‌الواقع تاریخی اطراف شهر نقل مکان می‌کنند. در مورد قاهره سابقه‌ی این محلات حداقل به قرن 18 برمی‌گردد، اما وضعیت آن‌ها در 30 سال اخیر مرتب رو به وخامت گذاشته است. این اقشار هنوز شبکه‌های اجتماعی مستحکمی دارند و به شدت سیاسی هستند. اما با بی‌توجهی‌های دولت به طرز تاثرانگیزی تضعیف شده‌اند. در طرف دیگر حلبی‌آبادهایی را دارید که از کلبه‌ها و ساختمان‌های غیرمستحکمی تشکیل شده‌اند که ظرف 10 تا 15 سال گذشته ساخته شده‌اند و از هرگونه خدمات و تاسیسات زیربنایی بی بهره‌اند. جمعیت فراوان این محلات که به شدت فقیرند عمدتاً از نواحی روستایی یا شهرستان‌های مرکز کشور به آن‌جا آمده اند و ساکن شده‌اند.

با این همه آیا آن‌ها واقعاً معادل امروزی آن‌چیزی هستند که در تخیلات بورژوازی قرن نوزدهم به آن‌ها طبقات خطرناک می گفتند؟ ساکنین اشواعیت بیش از ¼ جمعیت قاهره‌ی بزرگ را تشکیل می‌دهند. چگونه می‌توان به یک دموکراسی مصری امید داشت اگر آن‌ها از پیش به خاطر خطراتی که برای هر تظاهراتی دارند، از بسیج سیاسی نیروها کنار گذاشته‌اند؟

اگر شما محلات تاریخی را مستثنی کنید این نسبت به مراتب کم تر خواهد شد، شاید 2 یا 3 میلیون نفر. همان‌طور که گفته شد اگر بخواهیم واقع‌گرا باشیم، یک سیاست انقلابی باید ترس-ها و تشویش‌های موجود در یک جامعه‌ی طبقاتی را مدنظر قرار دهد. امر سازماندهی خیزش ظرف چند روز انجام می‌شد و به همین خاطر رقیق و خلق‌الساعه باقی ماند. هیچ راهی وجود نداشت که جنبش بتواند یک خروج خشن و دسته‌جمعی از حلبی‌آبادها را کانالیزه کند، اقدامی که بیش از هر چیز به رژیم دیکتاتوری کمک می‌کرد تا شکاف هایش را هم بیاورد. این اقدام هم-

چنین می‌توانست در صورت وقوع و شیوع جرائم شخصی یا دزدی در نبود پلیس در خیابان‌ها حیات جنبش را به مخاطره بیاندازد. به همین خاطر این از بخت یاری جنبش بود که هیچ‌یک از اتفاقات رخ نداد. قطعاً عدم حضور آنان خود دلیلی بر عدم برخورداری تراژیک این توده‌ی فقرا از ارتباطات نرمال با بقیه جامعه است. اولویت این است که بتوان آن‌ها را باز هم به زندگی شهری برگرداند. اگر نه همه، اغلب کاندیداهای ریاست جمهوری که از دل خیزش برآمده‌اند گفته‌اند که در صورت قبولی، اولین آیتم در برنامه‌هایشان، گسترش خدمات و تاسیسات زیربنایی عمومی – خانه‌سازی مناسب، آب سالم، مدارس و خدمات امنیتی- به درون اشواعیت خواهد بود تا بتوانند حاشیه‌ها را به شهرهایی که بدان تعلق دارند برگردانند.

دهقانان دیگر طبقه‌ی عمده‌ای بودند که در طول خیزش کاملاً منفعلانه عمل کردند. آیا این قابل پیش‌بینی بود؟

شرایط در نواحی روستایی محصول یک فرآیند تاریخی طولانی است. در دهه‌ی پنجاه هنگامی که ناصر بر سرِکار آمد دهقانان حداقل 80 درصد جمعیت را تشکیل می‌دادند و به همین خاطر او هیچ‌گاه نگذاشت آنان به اتحادی سیاسی دست یابند. درست است که او به همان میزان از کارگران نیز هراس داشت، با این حال کارگران حداقل در شهرهای بزرگ متمرکز بودند و او می-توانست آن‌ها را کنترل کند. دهقانان بسیار پرشمارتر و پراکنده‌تر بودند و نمی‌شد با آن‌ها نیز به همان شیوه طرف شد.

رژیم ناصر یک طرح اصلاح اراضی را اعلان کرد اما این طرح به بازتوزیع منافع در میان توده دهقانان منجر نشد. به زمین داران عمده هشدار داده شد که در این طرح برای دارایی هایشان سقفی قرار داده خواهد شد، با این حال به آنها آنقدر زمان داده شد که بتوانند دارایی هایشان را حفظ کنند: یا با انتقال آنها به خویشاوندانشان و یا با فروش آنها در بازار آزاد. نتیجه این طرح پیدایش طبقه ای جدید از زمین داران متوسط بود که هریک بین 20 تا 100 فدان (هر فدان 0.42 هکتار) زمین در اختیار داشتند و همینان اعضای حزب جدید رژیم شدند که در آن زمان اتحاد سوسیالیستی عربی نام داشت. دهقانان اساساً از قیمومیت زمینداران عمده خارج شده و تحت لوای طبقه جدید قرار گرفتند. با وابستگی به این استثمارگران جدید آنها همچنان با حکومت بیگانه ماندند. با این حال حق اجاره داری برای دهقانان محفوظ بود: اربابان نمی توانستند با افزایش اجاره بها آنها را از زمین هایی که در اختیارشان بود بیرون برانند. اما در اوایل دهه نود، *مبارک* قانونی را از تصویب گذراند که با به اجرا درآمدن در سال 1997 اربابان را مجاز به انجام این کار می کرد. نتیجه این اقدام موجی از شورش های دهقانی در دو سالِ متعاقب آن بود، وقتی که دهها‌هزارنفر از روستاییان از پذیرفتن خلع ید سر باز زدند و با به آتش کشیدن محصولات به اربابان زمیندار حمله بردند، نیروهای امنیتی مرکزی به آنجا فرستاده شدند روستاها را با خاک یکسان کرده و شورش ها را جمع کردند. از آن به بعد کمتر از دهقانان خبری شنیده ایم. اگر برای فعالان اپوزیسیون دسترسی به کارگران دشوار بود، ارتباط برقرار کردن با دهقانان به مراتب سخت تر هم بود. دهقانانی که به زور سکوب سیاست زدایی شده بودند. بنابر این ملاحظات امر شگفتی نیست که طی 3هفته آغازین خیزش، جمعیت روستایی –با اینکه به طور ضمنی از انقلاب استقبال می کردند- نقشی چنین کوچک ایفا کرد.

آیا تفاوت های منطقه ای قابل ملاحظه ای میان مناطق روستایی در مصر وجود دارد؟

به طور تاریخی مصر همواره به دو بخش تقسیم می شده است، سفلی و اعلی. بخش نخست از چند کیلومتری جنوب پایتخت تا دریای مدیترانه امتداد دارد و حدود 85 درصد جمعیت کشور را در بر می گیرد. بخش دیگر که از جنوب تا سودان را شامل می شود. منطقه جنوبی که عموماً به

نام سعید (sa'id) شناخته می شود، می تواند نمونه مصری سیسیل به حساب آید با همان سنت های تعهدات خانوادگی، انتقام گیری ها، ترانزیت های شبه مافیایی مواد مخدر و اسلحه. برخلاف بقیه کشور، جمعیت روستایی در این منطقه تمایل به مسلح شدن دارد و مشکلات خاص خودش را با رژیم دارد. با وجود شمار بیشتر قبطیان، این منطقه زادگاه خشونت طلبی اسلامی از اواخر دهه هفتاد تا اواسط دهه نود بوده است. دولت هم همواره خشن ترین دولتمردانش را به این منطق فرستاده است تا بلکه بتوانند کنترل بیشتری بر آن اعمال کنند و همزمان سرمایه گذاری به مراتب کمتری نسبت به مناطق شمالی در آنجا انجام داده است که این همه دقیقاً به شخصیت سرکش این مناطق بر می گردد. پرتاب مبارک از پنجره هم تاثر چندانی در این مناطق برنخواهد انگیخت.

امروز مبارک رفته است اما دستگاه هایی که دیکتاتوری او بر روی آنها بنا شده بود همچنان پابرجا هستند. نیروهای مسلح در قالب شورای عالی نظامی قدرت مطلق را در اختیار دارند. نیروهای مسلح مصر چگونه باید ارزیابی شوند و چه نقشی را امروزه ایفا خواهند کرد؟

هنگامی که یک رژیم از طریق نیروهای نظامی چه به صورت کودتا یا نبرد نظامی به حکومت می رسد معمولا از طریق تقسیم وظایف یک ساختار سه بخشی به خود می گیرد و هر بخش در یک نهاد تجلی می یابد. بخش اول این "قدرت سه گانه" شامل دسته ای می شود که قدرت دولتی را از طریق حضور در یک دستگاه سیاسی به فرم ریاست جمهوری، پادشاهی یا حزب حاکم در اختیار می گیرد. بخش دوم شامل افسران نظامی ای می شود که وظیفه سرکوب را از طریق یک تشکیلات چند لایه امنیتی که شامل پلیس، نیروهای اطلاعاتی و شبه نظامی می شود به عهده می گیرند. بخش آخر شامل گروهی می شود که به پادگان ها باز می گردند و نقش ارتش عادی را ایفا می کنند. با مرور زمان هر کدام از این بخش ها سیاست های مخصوص به خود را توسعه می دهند که به طور معمول توسط ناظران به اشتباه نادیده گرفته می شود. این نهاد ها به تدریج هویت مخصوص به خود با توجه به منافع تشکیلاتی شان را توسعه می دهند. در مورد مصر بسیاری از تحلیل گران تمایل دارند که تنها از مبارک، عمر سلیمان و احمد شفیق به عنوان چهره های نظامی نام ببرند به این دلیل که سی سال پیش مبارک فرمانده نیروی هوایی ، حدود بیست سال قبل سلیمان ژنرال ارتش و در حدود ده سال قبل شفیق فرمانده نیروی هوایی بود. اما این شیوه تقسیم بندی گمراه کننده خواهد بود. از لحظه ای که آنان وارد دستگاه های سیاسی یا امنیتی گردیدند دیگر منافع نظامیان به عنوان یک نهاد را نمایندگی نمی کردند.

نهادهای نظامی معمولا به طور مشخص و مستقیم درگیر سرکوب داخلی یا حکومت نمی شوند و منافع آنان در گرو افزایش تجهیزات و آمادگی نظامی به علاوه موقعیت اقتصادی شان به عنوان یک کل می باشد. نیروهای نظامی اغلب راضی خواهند شد به ایجاد یک پروسه سیاسی با احزاب رقیب، همانند ترکیه یا آمریکای جنوبی، و سپس عقب نشینی نموده و به عنوان حافظان سیستم ایجاد شده عمل خواهند کرد و در برابر انحرافات از طریق تهدیدات و در صورت لزوم کودتا عکس العمل نشان می دهند.

به گونه ای کاملا متفاوت دستگاه های امنیتی فرزند غیرطبیعی ای هستند که تنها در شرایط استبدادی می توانند به حیات خود ادامه دهند و در صورت دمکراتیزه شدن حکومت قدرت و نفوذ خود را از دست خواهند داد. به علاوه اعضای دستگاه امنیتی که در مقایسه با نیروهای نظامی بسیار بیشتر درگیر اعمال ناقض حقوق بشر هستند به خوبی می دانند که در برابر اعمالشان مسئول بوده و بسیار کمتر نسبت به نظامیان از شانس شامل عفو شدن برخوردار خواهند بود. هنگامی که تغییرات دمکراتیک صورت گیرد حکمرانان جدید چندان علاقه ای به رویارویی با

نظامیان نخواهد داشت اما در عوض از دادگاهی نمودن نیروهای امنیتی خودداری نخواهند کرد. به همین دلیل نیروهای امنیتی بر خلاف نظامیان همواره در جهت بقای استبداد تلاش خواهند نمود.

در چنین سیستم هایی رهبری سیاسی به طور معمول در میانه این دو معلق خواهد بود. رهبری سیاسی آسیب پذیر خواهد بود به این دلیل که دسترسی مستقیمی به ابزار سرکوب نداشته و برای این امر همواره متکی به نیروهی نظامی یا امنیتی خواهد بود. به طور همزمان رهبری سیاسی برای بقا نیازی به تکیه دائمی بر سرکوب شدید ندارد و همچنان می تواند قدرت را در اختیار داشته باشد در حالی که امتیازات محدودی با دمکراتیزه کردن قطره چکانی ارائه می دهد. به دلیل همین جابجایی ها و ظرفیت های متغیر، هر سه بخش چنین سیستم هایی همزمان هم با یکدیگر همکاری نموده و هم رقابت می کنند و در نتیجه تغییرات داخلی یا بین المللی منافع شان با هم همپوشانی یا واگرایی می تواند داشته باشد. عاملی که این تصویر را بیش از پیش پیچیده می کند این است که هیچ کدام از این سه بخش در درون خود یک پارچه نیستند و تنش ها و گروه بندی های درونی خاص خود را دارند.

آیا نیروهای نظامی در مصر شامل چنین طرحی می شوند؟

تحت حکومت ناصر همانطور که اشاره نمودم در ابتدا نیروهای نظامی وظیفه سرکوب داخلی را به عهده داشتند. اما پس از جنگ شش روزه در 1967 دستگاه سیاسی که از تغییر ذائقه دائمی نیروهای نظامی به ستوه آمده بود تصمیم به محدود کردن آنها تحت قالب حرفه ای کردن ارتش گرفت. این پروسه توسط سادات ادامه یافت تا جنگ اکتبر در 1973 و ادامه آن. مبارک نیز در دهه هشتاد این سیاست را همچنان ادامه داد و آخرین رهبر کاریزماتیک ارتش فیلدمارشال عبدالحلیم ابوغزالا را در 1989 برکنار نمود. از آن تاریخ نیروهای نظامی به لحاظ سیاسی کاملا خنثی گردیدند.

امروزه اندازه تشکیلات نظامی در مصر بالغ بر 450 هزار نفر می شود که 300 هزار نفر از آنان سربازان وظیفه هستند. تمامی مردان مصری به خدمت نظام وظیفه خوانده می شود که طور دوره برای سربازان با مدرک دانشگاهی یک سال و برای دیگران سه سال می باشد به استثنای کسانی که به واسطه دلایل پزشکی یا خانوادگی از خدمت وظیفه معاف می شوند. از سربازان وظیفه در درگیری ها استفاده ای نمی شود و آنها در طور خدمت خود شاید یک یا دو بار تفنگ به دست گرفته و شلیک کنند. آنها به طور معمول در امور لجستیکی به خدمت گرفته می شوند از تمیز کردن گرفته تا خرید آدوقه برای افسران. در حقیقت قدرت واقعی ارتش در افسران حرفه ای آن نهفته است هر چند که موقعیت آنان در سیستم حاکم و جامعه معمولا در خارج از مصر به درستی در نظر گرفته نمی شود. این موقعیت بسیار کمتر از آن چیزی که توسط ناظران تصور می شود از مزایای انحصاری بهره مند است. اگر بخواهیم از دریچه سیاست به قضیه نگاه کنیم تحت حکومت مبارک نفوذ افسران ارتش بسیار کمتر از اعضای حزب حاکم یا دستگاه های امنیتی بود. به لحاظ اجتماعی نیز به افسران بسیار کمتر از پلیس یا اعضای حزب حاکم بهاد داده میشد و هیچ کس به آنها به چشم اربابان کشور نگاه نمی کرد. به لحاظ اقتصادی اما افسران ارتش تا حدودی از استقلال برخوردار بودند. کنترل بنگاه های اقتصادی ارتش و مقادیر فراوانی زمین در اختیار افسران قرار داده شده بود تا آنها را مطیع حکومت نگاه دارند. سادات و مبارک به خوبی دریافته بودند که اگر به سمت اقتصاد آزاد حرکت می کنند نمی توانند نیروهای نظامی را وابسته به بازار آزاد قرار دهند و به آنها باید اطمینان داد که به لحاظ مالی مستقل هستند. به همین دلیل به آنها پروژه هایی سود آور ارائه میشد تا افسران به واسطه این پروژه ها از امکان یک زندگی خوب: یک ماشین، یک آپارتمان، یک خانه تفریحی و ...، برخوردار باشند. اما این استقلال هیچگاه

منجر به یک امپراتوری اقتصادی مشابه آنچه در ترکیه رخ داده بود نشده و بنگاه های اقتصادی نظامی نسبتا کوچک نگاه داشته شده بودند. به همین دلیل تاسیسات نظامی در مقایسه با محلات ثروتمند قاهره بسیار محقر به نظر می رسیدند و افسران از ثروت چندانی برخوردار نبودند. درآمدی که شما در ارتش یا نیروی هوایی کسب می کردید در مقایسه با درآمد افسران ارشد پلیس یا حزب حاکم رقم ناچیزی به حساب می آمد. به عنوان مثال تحت حکومت مبارک وزیر کشور بیش از یک میلیار دلار در حساب بانکی خود اندوخته داشت، رقمی که وزیر دفاع رویای آن را نیز حتی نمی توانست داشته باشد.

به لحاظ استراتژیک اما در پس تمام تجهیزات مدرن آن، ارتش مصر از یک بحران هویتی رنج می برد. پس از جنگ اکتبر سادات به خوبی می دانست که برای جلوگیری از فرسودگی روحی ارتش باید به آنها مقدار فراوانی موقعیت سمبلیک اعطا نماید. به همین دلیل سادات اطمینان حاصل نمود که ایالات متحده به حد کافی آنها را با آخرین تکنولوژی ها و تعلیمات نظامی مجهز نگاه می دارد تا آنها افتخار دهمین ارتش بزرگ دنیا را داشته باشند. اما ارتشیان پی برده بودند که تمام اینها تنها به قصد نمایش بوده و احساس بی قدرتی فزاینده ای می کردند. آنها احساس می کردند که هیچ قدرتی برای اعمال نفوذ استراتژیک در کشورهای همسایه، نه تنها اسرائیل بلکه حتی بیشتر بخش های مصر ندارند. پس از جنگ خلیج فارس حرف هایی شنیده میشد مبنی بر به کارگیری ارتش مصر در نیروی پاسدار خلیج فارس – چیزی که اعلامیه دمشق 1991 نام گرفت – اما آمریکایی ها با این قضیه مخالفت کرده و ترجیح دادند پایگاه های نظامی خود را در منطقه مستقر نمایند. پس از آن صحبت از شرکت ارتش مصر در آرام نمودن منطقه در پی بحران غزه یا لبنان مطرح بود که این طرح نیز به جایی نرسید. اما چیزی که باعث شوک ارتش گردید تجزیه سودان بود که چند هفته قبل از خیزش ژانویه اتفاق افتاد. در دکترین امنیت ملی مصر سودان نقشی محوری بازی میکند و تجزیه جنوب سودان کنترل مصر بر سرچشمه های نیل را به طور جدی مورد تهدید قرار می دهد. اما در برابر این اتفاق ارتش مصر از دخالت منع شد به بهانه اینکه سودان عرصه حضور ایالات متحده است. به دلایل ذکر شده این احساس در میان ارتشیان به وجود آمده بود که به عنوان یک نظامی وظیفه آنها ساخت راه، اداره کمپانی های ماهیگیری و هر چیز دیگری به غیر از نقش یک سرباز است. اولین کاپیتانی که با تظاهرات اعلام همبستگی نمود بیش از هر چیز نسبت از این مسائل شکایت نمود: ما واقعا مشغول به چه کاری هستیم؟ وظیفه ما چیست؟ ما در برابر بحران غزه و سودان چه کرده ایم؟

نشانه دیگری از این نارضایتی را بعد از سقوط مبارک می توان مشاهده نمود. برای بیش از سی سال، از زمان سقوط شاه ایران، حکومت هیچگاه اجازه نداده بود که کشتی های ایرانی چه تجاری و چه نظامی از کانال سوئز عبور نمایند. اما یک ماه پس از سقوط مبارک شورای نظامی حاکم بر مصر اجازه عبور دو ناو جنگی ایرانی به مقصد سوریه را صادر نمود و درخواست های آمریکا و اسرائیل برای ممانعت یا حداقل بازرسی این کشتی ها را رد نمود. این نشانه ای بود از اینکه ارتش تمایلی برای از بین بردن پل های ارتباطی با هیچکدام از این کشورها را ندارد. پیغام این حرکت این بود که ارتش خود به تنهایی تصمیم خواهد گرفت عبور ناوهای ایرانی در راستای منافع ملی مصر قرار دارد یا نه، مشابه آنچه نظامیان ترکیه برای سال ها مشغول آن بودند. قدم های متعاقب این تصمیم هنگامی برداشته شده که شورای نظامی مصر در ماه مارس یک مسئول امنیتی جدید را برای مذاکره درباره راه های گسترش روابط استراتژیک به سوریه و قطر اعزام نمود. شایان توجه است که سوریه و قطر همانند ترکیه و ایران سال هاست که بلوک جدید قدرت در منطقه بوده و تلاش می کنند سیاست هایی مستقل از غرب اتخاذ نمایند بدون آنکه مستقیما نیروهای کلیدی غربی در منطقه را به چالش بگیرند.

در تمامی این اتفاقات نشانه ای از چند دستگی در میان ارتش دیده نمی شود. اگر تنش و دو دستگی ای میان کادرهای بالا و پایین ارتش در طی خیزش وجود می داشت ما می بایست نشانه های آن را به عنوان مثال در سرپیچی افسران رده پایین تر از سرکوب و جمع آوری تظاهر کنندگان بعد از سقوط مبارک مشاهده می کردیم. و یا باید می دیدیم که بخش هایی از سربازان و افسران رده پایین از ارتش جدا شده و همانند آنچه در انقلاب ایران اتفاق افتاد به معترضان ملحق می شدند. چنین امری تا به حال در ارتش مصر مشاهده نشده است و نیروهای نظامی از هر درجه ای با یک صدای واحد سخن گفته اند.

تحت حکومت مبارک چگونه دستگاه های نظامی و سیاسی به یکدیگر مرتبط می شدند؟

از 1967 به بعد در مصر رئیس جمهور پست فرماندهی کل قوا را نیز به طور همزمان در اختیار داشت. او وزیر دفاع (فرمانده تمامی نیروهای نظامی تحت امر) و رئیس ستاد ارتش را منصوب می کرد. او همچنین به طور مستقیم بر گارد جمهوری، که رسانه ها آن را گارد ریاست جمهوری می نامند، و پنجمین نیروی نظامی در کنار نیروی زمینی، هوایی، دریایی و دفاع هوایی را تشکیل می دهد فرمان می راند. گارد ریاست جمهوری از زمان تشکیل آن در 1953 برای بیش از یک و نیم دهه بسیار کوچک باقی ماند با حدود چند صد افسر تحت امر. ناصر بعد از شکست 1967 در ادامه تلاش هایش برای منزوی کردن ارتش قدرت نظامی گارد را افزایش داد. به همین ترتیب سادات تعداد اعضای گارد ریاست جمهوری را به 15 تا 30 هزار نفر –تعداد دقیق آن هنوز مشخص نیست – افزایش داد و توان زرهی آنان را تقویت نمود. برخلاف دیگر بخش های نظامی گارد ریاست جمهوری در پادگان ها بیرون شهر مستقر نبود و حول کاخ های مختلف ریاست جمهوری استقرار یافته و فرمانده آن به طور مستقیم بر اساس وفاداری اش به رئیس جمهور انتخاب می گردید. در 11 فوریه متعرضان از این بیم داشتند که مبارک برای سرکوب آنان به گارد ریاست جمهوری متوصل خواهد شد اما در نهایت گارد ریاست جمهوری ترجیح داد به جای گرفتن طرف رئیس جمهور به باقی ارتش بپیوندد.

تفاوت نیروهای امنیتی با ارتش در چیست؟

وقتی ناصر بر سر کار آمد یکی از نزدیک ترین همراهانش زکریا محی الدین را در راس نهادی به اسم دپارتمان تحقیقات عمومی که از توسعه بخش ویژه وزارت کشور که توسط بریتانیایی ها ایجاد شده بود گذاشت. مسئولیت دپارتمان تحقیقات عمومی این بود که با کمک سرویس تازه تاسیس اطلاعات کل، بر فعالیت های سیاسی نظارت کرده و آنها را سرکوب کند. اما ارتش تصمیم گرفت وظیفه حفظ رژیم را به دوش بگیرد. سرویس اطلاعات نظامی، پلیس نظامی و زندان های نظامی تحت امر فرمانده کاریزماتیک شان سپهبد آمر نقش تعیین کننده ای در امنیت داخلی ایفا کردند. پس از جنگ 1967 وقتی ناصر تصمیم گرفت که ارتش را کوچک تر کند، بخش اطلاعات نظامی موظف به جاسوسی از نیروهای نظامی سایر کشورها شد و اطلاعات کل جاسوسی خارجی و ضداطلاعات داخلی را عهده دار شد. و این وقتی بود که تحقیقات عمومی به تنهایی عهده دار سرکوب داخلی شده بود.

ناصر تصمیم گرفت که او به مجموعه دیگری برای کنترل خیابان ها نیاز دارد و در نتیجه نیروهای امنیتی مرکزی را ایجاد کرد که مانند ارتش بر پایه سربازگیری بناشده بود و نیز مانند ارتش 300 هزار نیرو داشت. وظیفه آنها حفظ نظم و صیانت از اماکن استراتژیک بود، مکان هایی مانند ساختمان تلویزیون، وزارت خانه ها، سفارت خانه های خارجی و بانک ها. حالا دیگر سرکوب داخلی یک سر و یک بازو داشت: سر آن دپارتمان تحقیقات عمومی بود و بازوی آن نیروهای

امنیتی مرکزی. سادات دپارتمان را به بخش تحقیقات امنیتی دولت – ورژن مصری اس اس- ارتقا داد و به تعداد نیروهای امنیتی افزود. در زمان مبارک تعداد کادرهایی که در سرکوب های داخلی نقش داشتند عدد باورنکردنی دومیلیون نفر تخمین زده شده است. از این تعداد بیش از یک و نیم میلیون نفر از آنها نیروهای مزدور یا خبرچین هایی بودند بدون یونیفرم و درجه، که عموماً از از میان مجرمین باسابقه برگزیده شده بودند. آنها نه جزو نیروهای رسمی پلیس بودند نه نیروهای امنیتی مرکزی و نه اس اس. با توجه به شمار بسیار این گروه، رهاکردن این تعداد از افرادی که روابط مشکوکی با پلیس داشتند باعث وحشت شهروندان شده بود. غیر از اینها دستگاه امنیتی 400 هزار نیروی دیگر داشت که تعداد 300 هزار نفرشان سربازان وظیفه ای بودند که به باتون مجهز بودند و تحت امر گروه برگزیده ای که نیروهای ویژه خوانده می شدند و به خودروهای زرهی، گلوله های پلاستیکی، ماشین های آبپاش و گازاشک آور مجهز بودند شورش ها را کنترل می کردند. حدود 70هزار پلیس رسمی هم باقی می ماند که به موادمخدر، جرائم، توریسم و ... می پرداختند. و سرانجام پلیس امنیت دولتی (اس اس) خشن ترینِ نیروها بود که چیزی درحدود 3هزار افسر داشت. این نیروها از آخرین تکنولوژی ها برای شناسایی مخافان سیاسی و شکنجه متهمین استفاده می کردند.

در مورد سازمان حزبی دیکتاتوری، NDP، – که پهلو به پهلوی حزب کارگر جدید، پی اس، اس پی دی و بقیه احزاب سوسیال دموکرات اروپایی اعضای شاخص بین الملل سوسیالیستی بودند- چه فکر می کنید؟

در سال 1953 ناصر که هنوز نخست وزیر نشده بود، تصمیم به تشکیل آنچه او اتحاد آزادی بخش می خواند گرفت: یک حرکت توده ای گل و گشاد که نه به منظور جانشینی بلکه ازپادرآوردن سایر نیروهای سیاسی آن زمان تشکیل شده بود. پنج سال بعد او آن را به اتحادیه ملی تبدیل کرد تا به تظاهرات در حمایت از رژیم بپردازند و یا اگر انتخابات یا رفراندومی لازم شد بتوان رای شان را به رخ کشید. همچنین این اتحادیه عموماً به عنوان بازتاب دهندگان صدای او در جامعه عمل می کردند. او چندتن از دستیارانش را به تشکیل این حزب موظف کرد که از سال 1962 به اتحادیه سوسیالیستی عربی شهرت یافته بود. سپهبد آمر نشان داده بود که کنارزدن او از راس ارتش ناممکن است و ناصر میخواست بوسیله یک سازمان سیاسی مستحکم کاریزما و محبوبیت خودش را تقویت کرده و وزنه تعادلی در مقابل ارتش ایجاد کند. هدف ASU در ظاهر بسیج مردمی بود اما در عمل این حزب برای نفوذ در ساختارهای قدرت در مناطق روستایی که هنوز سه چهارم جمعیت مصر را دربرمی گرفتند به کار گرفته شد تا بتواند رای دهقانان را جلب کند. جمعیتی که از نظر اقتصادی به زمینداران متوسطی که در روستاها چهره های تعیین کننده ای بودند وابسته بودند.

در شهرها در دهه پنجاه ناصر بر سرمایه داران تکیه کرده بود، اما آنها از سرمایه گذاری امتناع می کردند چراکه اعتمادی به ارتش نداشتند. با موج ملی سازی ها در 1961 بیشتر این سرمایه داران به بخشی از ماشین دولت تبدیل شدند. مشهورترین نمونه عثمان احمد عثمان چهره ذی نفوذ ساختمان سازی و ثروتمند ترین فرد کشور بود. وقتی که کمپانی او مصادره شد خود او به سمت مدیر کلی کمپانی منصوب شد و شروع به کار کردن برای دولت نمود. هنگامی که این طیف در سیستم بوروکراتیک ادغام شد به یکی از اجزائ اساسی اتحادیه سوسیالیستی عربی تبدیل شد. طبعاً نه هیچ عنصر سوسیالیستی در این حزب دیده می شد و نه ربطی به بسیج مردمی داشت. کاربرد حزب به سادگی به تقویت سیستم بوروکراسی و به صحنه کشاندن کارگران بخش عمومی از یک طرف و دهقانان از طرف دیگر در حمایت از رژیم خلاصه می شد. این ساختاری بود که سادات در دهه هفتاد به ارث برد. در پایان دهه او تصمیم گرفت که ژست دموکراتیک تری به خود بگیرد و اجازه داد گروهی با تمایلات چپ حزب تجمع را تشکیل دهند و

گروه های با تمایلات لیبرال تر حزب وَفد و احزاب لیبرال دیگری را ایجاد کنند. این امر بیشتر دکوراسیونی برای سیستم بود که حزب حاکم در آن بار دیگر با نام حزب دموکراتیک ملی در 1978 با همان شبکه های رهبری قدیمی به صحنه بازگشته بود. وقت اش که رسید این ساختار به دست مبارک افتاد. اما در اواخر دهه 90 وقتی اقتصاد گشوده شده و رژیم مصمم به جلب سرمایه گذاری خارجی گردید یک جراحی پلاستیک دیگر ضرورت یافته بود. اینجا جمال مبارک نقشی کلیدی بازی کرد. حلقه اطرافیانش او را متقاعد کرده بودند که می تواند ان دی پی را با نزدیک شدن به تکنوکراتهایی که آنرا هدایت می کردند و معمولاً با دریافت رشوه و دلالی از تاجرین واقعی (که جوان تر و تحصیل کرده تر بودند و از همه مهم تر با مراکز سرمایه داری جهانی در ارتباط بودند) پولدار شده بودند، از درون تغییر دهد. آنها می توانستند ان دی پی را با تجهیز به "طرز فکری نو" محبوب تر جلوه دهند و سکوی پرتابی باشند برای جاه طلبی جمال مبارک برای رئیس جمهور شدن.

مبارک که میخواست اریکه قدرت را به پسرش واگذار کند، از تشکیل کمیته سیاست گذاری که به قیمت حذف بزرگان سنتی، به هسته جدید حزب تبدیل شده بود حمایت کرد. یکی از این بزرگان سنتی کمال الشزلی، که در رمان عامه پسند ساختمان یعقوبی به تصویر کشیده شده بود، در این حین و به موقع درگذشت. دیگری، صفوت الشریف به پست تشریفاتی دبیرکل حزب گمارده شد. افراد زیادی از این تغییرات در حزب زخم خورده بودند ولی گسست واقعی ای در حزب وجود نداشت. اعضای قدیم و جدید همه در یک قایق بودند و این قایقی مستحکم بود. میلیون ها نفر در ان دی پی عضو بودند که از آن تعداد شاید دومیلیون نفر فعال بوده باشند. اگر شما یک بازرگان جوان بودید که می خواستید پیشرفت کنید یا تاجری خرده پا که نمی خواست توسط پلیس اذیت شود به حزب می پیوستید. بنابراین بسیاری از این عضویت ها صوری بودند. با این حال نباید از این نکته غافل شویم که خیلی ها اگر ان دی پی منحل می شد بسیاری چیزها را از دست می دادند.

شما تصویر روشنی از مثلث قدرتی که دیکتاتوری بر روی آن بنا شده بود دادید. با این حال قدرت تعیین کننده دیگری در خارج از کشور هم بود که این ساختار به آن متکی بود. ایالات متحده ضامن غایی رژیم بود، از همان لحظه ای که سادات را از محاصره اسرائیل در 1973 رهاند، وقتی که ارتش اسرائیل نزدیک بود شکست سخت دیگری را در صحرای سینا بر ارتش مصر وارد کرده و پیروزی قاطع اش در سال 1967 را تکرار کند. قیمت آن رهایی اما قرارداد کمپ دیوید و تبدیل مصر به مفصل سیستم استراتژیک آمریکا در خاورمیانه بود. خیزش مردمی علیه مبارک آمریکا را به حالت آماده باش درآورد و این امری واضح است که تصمیم ارتش برای برکناری مبارک اگر نگوییم با پنتاگون ولی در مشورت با کاخ سفید گرفته شد. شما ارتباط اجزای مختلف رژیم را با حامیان آمریکایی شان چطور شرح می دهید؟

از دهه هشتاد به بعد، سه موسسه در ارتباط منظم با ایالات متحده بودند: سرویس اطلاعات خارجی، ارتش و ریاست جمهوری. سرویس اطلاعات کل تحت]ریاست[عمر سلیمان متحد کلیدی CIA در خاور میانه (البته بعد از موساد) در کنترل ارتش آزادی‌بخش فلسطین، جلوگیری از قدرت گرفتن حماس و شکنجه‌ی زندانیان همکاری بسیار نزدیکی با ایالات متحده داشت. بعد از یازده سپتامبر اهمیت این ارتباط بسیار بیشتر از قبل شد. سلیمان احتمالاً تنها مقام باارزش مصری برای واشینگتن بود. مبارک می توانست کند و یکدنده باشد. سلیمان اما هیچ یک از این دو ویژگی را نداشت و هردو دستگاه دولتی آمریکا و اسرائیل او را بهترین جایگزین برای حکمرانی می دانستند.

در سویه سیاسی رژیم از زمان سادات به بعد همواره ارتباط نزدیکی بین روسای جمهور دو کشور وجود داشت و ملاقات های فراوانی بین سران این کشور ها انجام می شد و همین هم بود که مصر را به "متحد وفادار منطقه ای" آمریکا بدل کرده بود. اوباما قاهره را اولین توقف گاه خود در خاورمیانه قرار داد و سخنرانی ای کرد که جایزه نوبل را برایش به ارمغان آورد و از مبارک نیز چندماه بعد در واشینگتن پذیرایی گرمی به عمل آمد. در کنار این مناسبات دیپلماتیک سنتی روابط تجاری نزدیکی نیز بین دو کشور برقرار بود. سادات آشکارا گفته بود که بهترین دوست او دیوید راکفلر است که او ایده هایش برای پی ریزی اقتصاد مصر را از او گرفته بود. رئیس جمهور شخصاً دخالت کرده بود تا پای بانک ها و کمپانی های بزرگ آمریکایی همچون بوئینگ و جنرال موتورز را به مصر باز کند. قبل از پایان دهه هشتاد دفتر تجاری آمریکا در مصر قوی ترین لابی تجاری در کشور بود. اعزام هیات های بزرگ تجاری به آمریکا رویه مرسومی شده بود. هر رئیس جمهوری که به آمریکا سفر می کرد هیات بزرگی از بازرگانان و مقامات حزب حاکم او را همراهی می کردند تا بتوانند پس از لابی های گوناگون در واشینگتن پس از بازگشت رئیس جمهور، در سراسر کشور به دنبال قراردادها و سرمایه گذاران روانه شوند. این ارتباطات با تشکیل کابینه بازرگانان تحت دولت احمد نظیف در سال 2004 که با استقبال گرم وال استریت مواجه شده بود، بیش از پیش نزدیک تر شد. شرکت های آمریکایی از مزایای تیم نئولیبرال قاهره سخاوتمندانه برخوردار می شدند و بازرگانان برگزیده ای که در راس ان دی پی بودند هم می توانستند انتظار داشته باشند که از مزایای سرمایه گذاری های آمریکا و تغییر سیاست کمک مالی آمریکا در این زمان برخوردار شوند. کمک های غیرنظامی 850 میلیون تا یک میلیارد دلاری آمریکا که تا آنزمان عموماً توسط دولت مصر جذب میشد حالا به سمت بخش خصوصی می رفت و به قول رایج اقتصاددانان دست راستی در پروژه هایی بهینه تر و کم فساد تر به کار گرفته می شد. به طور معمول هزینه های مشاوره قابل توجه به آمریکاییان پرداخت شده و مشاوران آمریکایی بر پروسه نظارت می کردند تا اطمینان حاصل شود که سیاست های مناسبی اتخاذ شده است. در حقیقت واشنگتن صدها نفر از این مشاوران را در اختیار داشت که نوعی کابینه در سایه تشکیل داده بودند. به همین دلیل یک رابطه مستحکم میان بنگاه های بزرگ اقتصادی آمریکایی و مصری برقرار بود که دامنه آن تا دستگاه های سیاسی دو کشور کشیده میشد.

در مورد ارتش نیز می توان گفت که روابط بسیار نزدیکی میان آن و پنتاگون برقرار بود که گردش مالی آن بالغ بر یک میلیارد دلار (بیش از هر ارتشی در جهان به جز اسرائیل) بود و این پول برای تجهیز و آموزش ارتش مصر به کار گرفته میشد. اما اینکه این مراودات یک وفاداری بدون شرط به حکومت مصر از سوی آمریکاییان را به دنبال داشته باشه مساله دیگر است. پنتاگون از منافع استراتژیک قابل توجهی در منطقه از طریق رابطه با ارتش مصر برخوردار بود و بدون شک روابط شخصی بسیار نزدیکی میان نظامیان رده بالای دو طرف شکل گرفته بود. اما این بدان معنی نیست که تشکیلات نظامی مصر به عنوان عروسک واشنگتن در منطقه عمل می کردند. آنها نگاه خود را به مسائل جهان داشته و منافع مشخص تشکیلاتی شان را در درجه اول در نظر می گرفتند. هنگامی که خیزش مردمی مصر آغاز گردید پیغام واشنگتن مشخص بود: بهترین سناریو این است که مبارک تا ماه سپتامبر در سمت خود باقی بماند و سپس به طور محترمانه ای از قدرت کناره گیره کرده و عمر سلیمان قدرت را به دست گیرد. به همین ترتیب مشخص بود که ارتش مصر از مرحله ای به بعد به واشنگتن پیغام داد که اگر می خواهید که آشوب برقرار نشود، اسلامگرا ها به قدرت نرسند و از هرگونه ناپایداری که می تواند موقعیت اسرائیل در منطقه را به خطر اندازد اجتناب شود مبارک بایستی که از قدرت کنار گذاشته شود که در نهایت آمریکا به این امر رضایت داد. به همین دلیل در عین اینکه ارتش با ایالات متحده در باره خیزش مصر مشورت میکرد به باور من در نهایت تصمیم عاقلانه ای بر اساس منافع خود اتخاذ نمود.

شورای عالی نظامی که در 10 فوریه تشکیل جلسه داد نهادی بود که این تصمیم (عدم حمایت از مبارک) را گرفت. جایگاه این نهاد چیست، از چه کسانی تشکیل شده و چگونه فعالیت می کند؟

شورا از لحاظ تئوریک متعلق به وضعیتی است که کشور در جنگ است. به همین دلیل قبلاً در در سالهای 1967 و 1973 توسط رئیس جمهور به عنوان فرمانده کل قوا که به ترتیب ناصر و سادات بودند تشکیل شده بود. بنابراین وقتی این شورا در 10 فوریه تشکیل جلسه داد و یک تحلیل گر مسائل نظامی در تلویزیون توضیح داد که این شورا بنا به صلاحدید خودش و بدون دعوت فرمانده کل قوا یا حضور او دست به چنین کاری زده است، این کار یک تمرد تلقی شد و اعلانی بود بر پایان رژیم مبارک.

از آن موقع شورا به طور مداوم در محل وزارت دفاع تشکیل جلسه داده است. در این شورا وزیر دفاع، رئیس ستاد کل نیروهای مسلح، فرماندهان هر پنج بخشِ پنج ناحیه نظامی که کشور بدان تقسیم شده است و فرماندهان دپارتمان های تخصصی – اطلاعات، بخش حقوقی و ...- حضور دارند. اما می توان با اطمینان گفت که تصمیمات نهایی را دوازده نفر اول می گیرند. تا جایی که می دانیم تصمیمات با اجماع گرفته می شود و تا اینجا شورا مراقب بوده که سخنگویانش را به طور چرخشی انتخاب کند تا مانع از این برداشت شود که دست آخر دو یا سه نفر کنترل آن را بر عهده دارند.

رئیس شورا، طنطاوی وزیر دفاع، یکی از همراهان دیرین مبارک بوده است و حتی مدتی پیش طبق اسناد ویکی لیکس توسط افسران میانی مصر به طرزی تحقیرآمیز سگ مبارک خوانده شده است. نقش فعلی او را چطور ارزیابی می کنید؟

طنطاوی پیش از انتصاب به وزارت دفاع، فرمانده گارد جمهوری بود که از رئیس جمهور محافظت می کردند. به عنوان وزیر او هم دارای جایگاه نظامی بود و هم جزئی از دم و دستگاه سیاسی رئیس جمهوری به شمار می آمد، با اینکه از زمان سادات وزیر دفاع طبق ظاهر قانونی نمی توانست عضو ان دی پی باشد. قطعاً او یکی از نزدیکان مبارک است اما او فهمید که مبارک باید کنار گذاشته شود و به همین خاطر از کسوت سیاسی به در آمد و با بقیه نیروهای نظامی همراه شد. همانطور که پیش از این هم گفته شده است طنطاوی دیگر پیر شده – هفتادوپنج ساله است- و روشن نیست که از چه میزان نفوذ در شورای عالی نظامی برخوردار است.

به نظرتان صحیح است اگر بگوییم برکناری نخست وزیر احمد شفیق در سوم مارس (یکی دیگر از محارم مبارک که برای فرونشاندن خیزش برگزیده شده بود) توسط شورای عالی نظامی و البته برخلاف میل خود شورا نقطه عطفی در اتفاقات پس از سقوط مبارک بوده است؟

شفیق یک ژنرال نیروی هوایی بود که با افتخار اعلام کرده بود که مبارک بوده که به وی پرواز و خیلی چیزهای دیگر آموخته است. مبارک او را به فرماندهی نیروی هوایی منصوب کرد و آنها همواره دوستان نزدیکی بوده اند –بسیاری از مردم می گویند که آنها با یکدیگر روابط قوم و خویشی دارند- . بعد از بازنشستگی مبارک او را به وزارت هوانوردی تجاری منصوب کرد، منصبی که در پی تاسیس یک فرودگاه بین المللی بزرگ و نوسازی ناوگان هواپیمایی ملی مصر و کارهای دیگر باید به سودهای کلانی دست می یافت. به همین خاطر او وقتی به نخست وزیری گمارده شد سیاستمداری غیرنظامی بود که نزدیک به یک دهه به حزب حاکم خدماتی ارائه داده بود. عملکرد او فاجعه بار بود. او تظاهرکنندگان را مسخره کرد، میدان تحریر را تقلیدی از هاید پارک

خواند و گفت که باید به مردمی که آنجا هستند آب نبات و شکلات داد. البته به جای این حرف ها مردم با یورش مزدوران پلیس در 2 فوریه مواجه شدند. قول او مبنی بر اجرای سریع عدالت توخالی از آب درآمد و او در قضیه ای که حالا دیگر مشهور شده است به خبرنگارانی که از او سوالات ناجور می پرسیدند توهین کرد. پس از اعلامیه های مکرر مبنی براینکه مبارک به هیچ عنوان کنار نخواهد کشید، او یکباره انقلاب بزرگ 25 ژانویه را شادباش گفت. با این حال همان موقع وسیعاً در خبرها بود که شفیق هنوز با مبارک در مخفیگاه عیاشانه اش در شرم الشیخ در تماس است.

در دوم مارچ، شفیق به عنوان نخست وزیر در یک گفتگوی تلویزیونی با نجیب ساویرز- میلیونر قبطی صنعت ارتباطات و اسپانسر لیبرال امور هنری، نوعی جورج سوروس مصری-، مجری محبوب حمدی کندیل – ارتباطی با هم نداریم- و علا الاسوانی رمان نویس و نویسنده "ساختمان یعقوبی" شرکت کرد. آنجا او به طور علنی به خاطر یورش به میدان تحریر در 2 فوریه و نیز قصورش در رسیدگی به جنایت های پلیس در قتل و زخمی کردن مردم در طول خیزش مورد مواخذه قرار گرفت. (آخرین گزارش ها تخمین می زنند که در طول خیزش مردمی 685 نفر کشته و بیش از 5000 نفر زخمی شدند). السوانی از او پرسید چطور ممکن است که محمود وغدی وزیر کشور او – که اولین بار حین انقلاب منصوب شد و بعد از سقوط مبارک هم باز توسط شفیق به کار گمارده شد- هنوز که هنوز است مدعی شود که مردمی که کشته شده اند توسط تک تیراندازهای خارجی کشته شده اند و پلیس کارش را عالی انجام داده است؟ شفیق که به شدت عصبانی شده بود رو به او فریاد زد که " تو دیگر **وقتی با من حرف میزنی** ادای وطن پرستی درنیار!" کندیل صراحتاً به او گفت وقتی کاملاً واضح است که مردم او را نمی خواهند ماندن بر سر پست اش بی شرمانه است. هنوز بیست و چهار ساعت از این مکالمه در برابر دیدگان همه ملت نگذشته بود که او رفته بود.

این اپیزود خارق العاده سوال عام تری را در رابطه با نقش رسانه های مختلف – تلویزیون، مطبوعات، رادیو و شبکه های اجتماعی- قبل، حین و بعد از خیزش پیش می کشد. شما در مورد نقش رسانه ها چه نظری دارید؟

برای چهل سال رسانه ها تماما توسط دولت کنترل می شدند، تحت لوای آنچه ناصر ابتدائاً آن را وزارت ارشاد ملی و بعدتر سادات آن را وزارت اطلاعات (Information) می خواند. اما در دهه نود تحت تاثیر اعتماد به نفسی که پیشتر توضیح دادم در نبود اپوزیسیونی جدی به دست آمده بود، مبارک اجازه داد که رسانه های مستقل بوجود آید –تعداد قابل توجهی روزنامه، شبکه های تلویزیونی ماهواره ای و یک سینمای مستقل قدرتمند- که آشکارا رئیس جمهور، خانواده اش و وضعیت کشور را مورد انتقاد قرار می دادند. تنها چند خط قرمز معدود وجود داشت که نباید از آنها می گذشتند. خارجی ها اغلب شگفت زده می شوند که فیلمی مانند ساختمان یعقوبی توانسته در مصر ساخته شود، با این حال فیلمهای زیاد دیگری آنجا ساخته شدند که از لحاظ انتقاد از رژیم از ساختمان یعقوبی کمتر انتقادی نبودند، برخی از آنها انتقادی تر هم بودند. چطور همه اینها امکان پذیر بود؟ نگرش رژیم این بود که در نبود یک اپوزیسیون متشکل همه اینها در حد حرف باقی خواهی ماند. و حتی می تواند به عنوان یک شیر اطمینان استفاده شود: اگر گاهی به مردم اجازه دهید که خود را بیرون بریزند برای بقای سیستم مفید خواهد بود. اما نقش تاریخ را هم نمی توان ندیده گرفت. اولین فیلم های مصری در سالهای دهه 20 میلادی ساخته شده بودند. تلویزیون مصر که در 1960 راه اندازی شد در دنیای عرب اولین بود. یک سنت فرهنگی دیرینه در کشور وجود داشت که برای مثال با هیچ یک از کشورهای حوزه خلیج قابل مقایسه نبود. به همین خاطر کار آسانی نبود که بتوان به راحتی جلوی تکنولوژی های پخش ماهواره ای و

اینترنت را گرفت. به همین دلائل رژیم تصمیم گرفت که محتاطانه تر خواهد بود اگر درون مرزهایی مشخص آزادی بیان را مجاز بشمارد.

از نظر سیاسی، گفتگوهای تلویزیونی به مهم ترین فرم برنامه ها در این چشم انداز جدید تبدیل شدند. این برنامه ها شب ها از شبکه های مستقل ماهواره ای که تعداد بیننده فراوانی داشتند پخش می شد و دو تا سه ساعت و گاهی بیشتر به طول می انجامید. در این برنامه ها در مورد تمام اتفاقاتی که در طول روز رخ داده بود صحبت می شد. چهار یا پنج تا از این برنامه ها وجود دارد که مصری ها هر بعداز ظهر مشتاقانه آنها را دنبال می کنند تا ببینند در کشور چه می گذرد. در اواخر عمر رژیم البته تعدادی از آنها مورد غضب واقع شدند و پخش آنها ممنوع شده یا کنترل بیشتری بر آنها اعمال می شد. اما آنها هیچگاه به طور کامل از صحنه محو نشدند و اینگونه بود که نقشی اساسی در طول انقلاب ایفا کردند و بعد از آن هم نقش خود را رها نکرده اند. در خارج از مصر این باور جا افتاده است که فیس بوک رسانه راهبرِ خیزش بود، و البته در میان نسل جوان در چند روز ابتدایی خیزش نقشی حیاتی هم ایفا کرد. اما در میان بیشتر مردم عادی مصر گفتگوهای تلویزیونی بسیار بیشتر قابل دسترسی و مشاهده بودند. هنگامی که خیزش داشت شکل می گرفت آنها از معترضین دعوت می کردند که به برنامه بیایند، با نیروهای پلیس، خبرنگاران، تجار و ... مصاحبه می کردند و عملاً به محلی برای بحث های آزاد تبدیل شده بودند. تاثیر آنها بسیار زیاد بود.

وقتی مبارک برکنار شد، شورای نظامی سرانجام در مقابل درخواست های مردمی تسلیم شد و وزارت اطلاعات (Information) را منحل کرد. به شب نکشیده، رسانه های دولتی لحن خود را با سرعتی خنده آور تغییر دادند و شروع به تخطئه رئیس جمهور قبلی و خانواده اش کردند و به ثناگویی جنبش پرداختند که او را از سر راه کنار زده بود. اما آنها دیگر هیچ اعتباری ندارند. برنامه های گفتگوی تلویزیونیِ رسانه های مستقل هنوز بیشترین توجه عمومی را به خود جلب می کنند. سازماندهان گروه های جوانان در این برنامه ها حضور می یابند، اعضای کمیته اصلاح قانون اساسی پیشرفت کارهای انجام شده شان را در آنجا توضیح دادند، نمایندگان شورای عالی نظامی در یک برنامه چهارساعته حضور پیدا کردند و به سوالات بینندگان در باره نحوه عملکردشان پاسخ گفتند، رهبران اخوان المسلمین و دیگر گروه های اپوزیسیون نیز در این برنامه ها حضور یافته اند؛ به طور خلاصه همه بازیگران این قصه رهاییِ سیاسی. مردم نه تنها برنامه هایی را می بینند که آنها را از اوضاع کشور مطلع می سازد بلکه این برنامه ها گاهاً خود به اتفاقاتی سیاسی نیز تبدیل می شوند مانند آنچه در ماجرای شفیق پیش آمد.

در مورد کابینه ای که جایگزین کابینه شفیق شد چه نظری دارید؟

نخست وزیر جدید اسام شرف یک مهندس است که در دانشگاه قاهره صاحب کرسی است. او مدتی کوتاه در کابینه نظیف در سال 2004 وزیر حمل و نقل بود، اما پس از اختلاف با وی استعفا داد. در طول خیزش او به میدان آمد و همبستگی خودش را به اشغال کنندگان اعلام کرد و به همین دلیل هم یکی از نام های پیشنهادی تظاهرکنندگان به شورای عالی نظامی برای سرپرستی دولت بود. از سه وزارت خانه بسیار مهم، مقام وزارت خارجه به نبیل العربی دیپلماتی که سادات را در کمپ دیوید همراهی می کرد و با او بر سر معاهده اش با مناخیم بگین اختلاف داشت، رسید. او پس از کمپ دیوید در کمیسیون های مختلف سازمان ملل و دیوان دادگستری بین المللی وظایفی را بر عهده داشت. وزیر کشور، منصور العساوی یک ژنرال پلیس از یکی از جنوبی ترین بخش های "سعید" است که به تلاش هایش برای مقابله با فساد شهره است و عموماً در پاریس زندگی می کرده و از رژیم فاصله گرفته بود. او در همان اوایل کارش اس اس را منحل کرد. وزیر دادگستری، محمد عبدالعزیز القندی، یک قاضی مستقل است که قبلاً دادستان

کل بوده است؛ این وزارت خانه به دلیل بر عهده داشتن وظیفه نظارت بر انتخابات، اهمیت سیاسی زیادی دارد. دو چهره مهم دیگر سمیر ردوان در خزانه داری کل و جودا عبدالخالق در تامین اجتماعی هستند. هر دو استاد اقتصاد با تمایلات آشکارا چپ گرایانه هستند. –در واقع عبدالخالق یکی از اعضای *تجمع*، حزب کمونیست مجاز مصر است-.

بنا بر این بخشی از آنها به سنتی متعلق اند که با مبارک همدست بوده است؟

وقتی که افسران ازاد قدرت را در 1952 به دست گرفتند، در مصر سه تشکل کمونیستی وجود داشت: حزب کمونیست مصر، حزب پیشرو کارگران و جنبش دموکراتیک برای آزادسازی ملی. گروه آخری از همان ابتدا به ناصر پیوست اما دو گروه دیگر این کار را نکردند و توسط او سرکوب شدند. نهایتاً در دهه شصت ناصر اعضای آنها را ازاد کرد به این شرط که کل جنبش کمونیستی خود را منحل کرده و به اتحاد سوسیالیستیِ عربی بپیوندد. نقشه او این بود که نخبگان روشنفکر را جذب کرده و از آنها برای اهدافش در مناصب رسمی استفاده کند و خود را از شر سایر اعضا و نفرات خلاص کند. این روند ادامه داشت تا دهه هفتاد وقتی که سادات از کهنه سرباز گروه افسران آزاد خالد محی الدین که همواره به کمونیست ها نزدیک بود و در سال 1954 توسط ناصر پاکسازی شده بود، خواست تا حزبی تاسیس کند که بقایای این سنت فکری را به عنوان یک اپوزیسیون کوچک و وفادار به حزب حاکم ان دی پی گردهم بیاورد. و محی الدین هم حزب اتحاد مترقی ملی یا همان تجمع را به عنوان سرپناهی قابل احترام برای روشنفکران چپ این نسل تشکیل داد. در سال 2003 محی الدین کنار رفت و رهبر جدید حزب رفعت السعید با مبارک کنار آمد با این مستمسک که اسلام گرایی دشمن مشترک هردو است. بنابراین در طول دهه نود و دهه اول قرن حاضر کمونیسم مصری تماماً در کنار حکومت بود. با این حال آنچه باقی مانده است هنوز روشنفکرانی را دربرمی گیرد که در تخصص خود صاحب صلاحیت هستند و این دونفری که در کابینه هستند نمومنه های خوبی از این دست اند.

چرا قانون منفور شرایط اضطراری همچنان برقرار است و اکنون که مبارک رفته است برداشته نشده است؟

شورای نظامی قول داده است که قانون شرایط اضطراری پس از انتخاب رئیس جمهور و شکل گیری پارلمان برداشته خواهد شد. اما حقیقت این است که این قانون ها به طور مستمری از سال 1948 برقرار بوده اند. این قوانین در واقع سمبلی از روابط حاکم بوده اند و نه مخصوص به شرایطی خاص. مشکل اصلی در مصر فرهنگ حاکم بر پلیس است: برای آنها قانون، شرایط اضطراری یا چیزهای دیگر وجود خارجی ندارند. آنها به این نتیجه رسیده اند که هر کاری که بخواهند می توانند انجام دهند از شنود تلفن تا تفتیش خانه ، زندانی کردن و یا ضرب و شتم. از فردای لغو شرایط اضطراری شما همچنان افسران پلیس را خواهید دید که برای بیست سال در خیابان ها بوده اند و درک نمی کنند که برای شنود تلفن کسی که مظنون قاچاق مواد مخدر است نیاز به مجوز دادگاه دارند و یا اینکه مظنونانی که اعتراف نمی کنند را نمی توان به زور سیلی و شوک برقی به اعتراف واداشت. آنها اینگونه عمل می کنند برای اینکه این تنها راهی ست که می دانند. خشم عمومی بر علیه این سرکوب روزانه بسیار عمیق است. یک حادثه که چند وقت قبل در مادی (یکی از بخش های بالای قاهره) اتفاق افتاد می تواند به شما ایده ای از درگیری ای که این سرکوب ایجاد می کند را بدهد. در مادی یک پلیس جوان بر سر مساله ترافیک با یک راننده اتوبوس درگیری لفظی پیدا میکند. پس از خشمگین شدن اسلحه اش را در آورده و راننده اتوبوس را از ناحیه دست هدف قرار میدهد. به جای فرار اما کسانی که شاهد این درگیری بودند به افسر پلیس حمله کرده و او را به حد مرگ کتک میزنند. این چیزی است که مکررا اتفاق

خواهد افتاد تا زمانی که خشونت بی هدف پلیس ادامه یابد. قوانین اضطراری باید برداشته شوند اما چیزی که آنها را در واقعیت تغییر خواهد داد قدرتمند ساختن مردم است.

در تونس حزب حاکم غیر قانونی اعلام شده است. اگرچه از برخی جهات دیکتاتوری بن علی بیشتر از رژیم مبارک سرکوبگر بوده اما حزب حاکم ان دی پی شباهت فراوانی به نئو-دستور داشت. با این توصیف شرایط ان دی پی را امروز چگونه می بینید؟

ممنوع کردن ان دی پی تنها یک عمل سمبلیک خواهد بود. تا زمانی که یک تغییر رادیکال در روابط اجتماعی اقتصادی مصر ایجاد نگردد نیروی های ان دی پی در نهایت در تشکیلات دیگری متشکل خواهند شد. اما این صحیح است که اگر حزب غیرقانونی اعلام شده و رهبرانش از شرکت در انتخابات بعدی منع گردند و به آنها اجازه متشکل شدن در طی این سال ها داده شود شما در نهایت تشکیلاتی را خواهید داشت که از بسیاری جهات تغییر یافته است. اما با در نظر گرفتن تمامی احتمالات ان دی پی از قدرت انتخاباتی قابل توجهی به خاطر شبکه و ارتباطات اش برخوردار خواهد بود و به عنوان یک بازیگر اصلی اقتصادی و سیاسی عمل خواهد کرد.

اگر دارایی هایش توقیف شود چه؟

ان دی پی دارایی قابل توجهی که به نام آن ثبت شده باشد ندارد. چیزی که ان دی پی در اختیار دارد دو پایگاه مهم هستند. اولی تسلط ان دی پی بر بروکراسی مصر می باشد که حدود شش میلیون نفر را شامل میشود. کسانی که حامیان و رای دهندگان آماده ان دی پی بوده و بودجه شان به طور مرتب به ان دی پی سرازیر شده و سرویس شان در خدمت آن بوده است. این بخش از حزب جدا خواهد شد به دنبال دولت و مجلس جدید. اما پایگاه دیگر آن که به سادگی نمی توان با آن روبرو شد شامل تجار بخش خصوصی و زمینداران بزرگ می شود که اموالشان را در خدمت حزب قرار می دادند و اطمینان حاصل می کردند که این سرمایه گذاری و سود آن به آنها بازخواهد گشت. در صورت کوتاهی از مصادره اموال آنها، آنان وسیله لازم برای بازگشت به قدرت را خواهند داشت. نقطه حیاتی این تغییر و تحول اما جدا نمودن بروکراسی مصر از ان دی پی خواهد بود. تا چه این جداسازی رخ خواهد داد چیزی است که باید منتظر بود و دید. حزب بر تعداد فراوانی از شبکه های غیر رسمی تسلط دارد و این تسلط را در گذر زمان به دست آورده است. سوال اصلی این است که تا چه حد می توان فعالیت این شبکه ها را مختل نمود؟

شما فکر می کنید هنگامی که انتخابات برگزار گردید حزب حاکم امکان قدرت نمایی خواهد داشت؟

اگر به آن اجازه داده شود که در انتخابات امسال شرکت کند مسلما چنین امکانی خواهد داشت. دیدگاه خوشبینانه این است که یک سوم صندلی های پارلمان را ان تی پی، یک سوم اخوان المسلمین و باقی را گروه های دیگر تصاحب خواهند نمود. دیدگاه بدبینانه تر این است که ان دی پی و اخوان المسلمین در مجموع هشتاد درصد کرسی های مجلس را در اختیار خواهند گرفت. حتی اگر ان دی پی غیر قانونی اعلام شود می توان تصور نمود که اعضای حزب که به طور مستقل در انتخابات شرکت خواهند کرد چیزی نزدیک به یک سوم کرسی ها را از آن خود کنند. نیروهایی که دیکتاتور را سرنگون کردند اما یک اقلیت را در مجلس شکل خواهند داد.

هر شکلی که قانون جدید اساسی به خود گیرد به نظر می رسد که رئیس جمهور همچنان از قدرت انحصاری برخوردار خواهد بود. آیا میتوان پیش بینی نمود چه کسی به این قدرت دست خواهد یافت؟

قطعا رئیس جمهور شخصی با روابط مشخص با حزب حاکم نخواهد بود. تاکنون چند کاندیدا مطرح بوده اند. یکی از آنان عمر موسی دبیر کل اتحادیه عرب است که تا حدی در سال های آخر مبارک به حاشیه رانده شده بود اما برای چند دهه وزیر امور خارجه مبارک بود. محمد البرادعی کاندیدای دیگری است که کمتر به دیکتاتوری متصل بوده است. همچنین می توان از قاضی ارشد هاشم البسطاویسی نام برد که مدت ها منتقد رژیم بوده و برای استقلال قوه قضاییه تلاش نموده است. علاوه بر این گروهی از محمد عبدالسلام محغوب نام می برند که کلنل اطلاعات ارتش و حکمران موفق اسکندریه بوده و در اوج محبوبیت اش به وزارت کم اهمیت توسعه داخلی انتخاب گردید. به همین دلیل به او به عنوان بخشی از رهبری رژیم سابق نگاه نمی شود. اخوان المسلمین اعلام کرده اند که برای انتخابات ریاست جمهوری کاندیدایی معرفی نخواهند کرد اما حمایت آنها در انتخاب رئیس جمهور بعدی نقشی محوری دارد.

چه جهتگیری سیاسی ای اخوان المسلمین خواهد گرفت؟

ما در نقطه ای قرار داریم که تمام بازیگران اصلی مشغول بازتعریف خود در شرایط جدید سیاسی هستند. دلایل زیادی وجود دارد که ثابت می کند اخوان المسلمین از قبل ضعیف تر خواهد بود. در گذشته اخوان المسلمین قدرت اصلی اش را از مخالفت اش با رژیم خشن استبدادی مصر به دست می آورد در کنار این حقیقت که تعداد زیادی از مبارزان آن در زندان ها شکنجه و کشته شدند. اما حتی در مدل محدودی از دمکراسی دیگر جایی برای شهدا نخواهد بود. قدرت اصلی دیگر اخوان المسلمین در این بود که در یک حکومت به شدت فاسد که هیچ کمکی به فقرا نمی کرد، خدمات اجتماعی آنان به فقرا کمک مالی و همدردی ارائه می نمود. اما این وجه نیز قدرت خود را از دست خواهد داد هنگامی که حکومت برای اولین بار شروع به توجه به نیازهای مردم نماید. همچنین در درون اخوان المسلمین میان طیف سنتی و جدید آن درگیری وجود دارد. بخش قدیمی اخوان شامل افرادی می شود که بیشتر سال های عمر خود را در زندان گذرانده اند. مهمترین استدلال آنها برای در اختیار داشتن قدرت این است که آنها در پس این سال ها می دانند که چگونه در سایه عمل کرده و یک تشکیلات زیرزمینی را سرپا نگه دارند. چیزی که اصلاح طلبان جوان اخوان از آن چیزی نمی دانند. اما از لحظه ای که فعالیت سیاسی به روی زمین منتقل شود این استدلال قدرت خود را از دست می دهد. در غیاب خطر جانی دیگر قابل قبول نخواهد بود که شما همه چیز را خراب خواهید کرد اگر حزب را ترک کنید. اخوان المسلمین می تواند به عنوان یک بازیگر مطرح سیاسی عمل نماید اما نه در فرمی که تا کنون از این حزب می شناخته ایم. اخوان المسلمین برای بازی کردن این نقش باید به نوع دیگری از احزاب با هویتی کمتر اسلامی تغییر شکل یابد، چیزی شبیه ای ک پ در ترکیه.

در مورد ائتلاف 25 ژانویه و دیگر نیروهایی که به دنبال خیزش مردمی به وجود آمدند چه فکر می کنید؟

این نیروها یک جبهه ناهمگن را تشکیل می دهند و تاکنون نشانه ای از امکان متشکل شدن آنان تحت یک حزب واحد دیده نشده است. اگر چنین اتفاقی بیفتد وزن سیاسی تعیین کننده آن جهتگیری لیبرال خواهد داشت. اما این لیبرال ها همکاری با چپگراها و اسلامگراها را دشوار خواهند یافت. به همین دلیل به احتمال زیاد ما شاهد یک اکثریت لیبرال به همراه گروه های کوچکتر چپگرا و اسلامگرا خواهیم بود. تغییر تحولات تا به امروز به این سمت بوده اند و پتانسیل

جنبش را پراکنده کرده اند. امید اینکه این گروه ها بر اختلافات داخلی شان غلبه کرده و یک حزب رادیکال متحد را تشکیل خواهند داد بسیار غیر واقعی می نماید. این گروه ها که در بسیاری از مبانی شان با هم اختلاف دارند در صورت همکاری با یکدیگر احتمالا قادر به کسب یک سوم کرسی های مجلس خواهند بود اما این خوشبینانه ترین احتمال است.

امروز لیبرال ها در مصر چه کسانی را شامل می شوند و آینده آنها چگونه خواهد بود؟

افرادی که دور محمد البرادعی و جبهه دمکرات که به او متصل است، جمع شده اند را میتوان لیبرال خواند در کنار گروه هایی که در هنگام شروع خیزش در فیس بوک فعال بودند. همچین طرفداران آیمن نور و حزب الغد که او پیش از به زندان افتادن تاسیس نمود را می توان در گروه لیبرال ها به شمار آورد. بسیاری از سازمان دهندگان این نگاه اما از حزب تاریخی ملی گرای لیبرال وفد در زمان رژیم سلطنتی به صحنه سیاسی بازگشته اند. در رسانه ها و میان روشنفکران (به طور کلی بخش فرهنگ) نوستالوژی فراوانی برای زمانی که وفد حزب قدرتمند مصر بود وجود دارد. در پنج تا شش سال گذشته نوعی تعلق خاطر به مصر دهه بیست، سی و چهل به عنوان اتوپیای ایدئال لیبرالی توسعه یافته و به کرات در رمان ها و فیلم ها بیان شده است. به عنوان مثال می توان از الاسوانی نام برد. در کنار اتوپیایی لیبرالی اسلام گراها نیز به تصویر پیامبر اسلام و زندگی او در مدینه به عنوان نوع دیگری از اتوپیا دسترسی دارند. اما این روزها تصویر دوران طلائی دهه بیست است که چشم مصریان را به خود خیره ساخته است و تمام کاندیداهای ریاست جمهوری از این تصویر به عنوان گذشته ای بهتر، آزادتر و جهانی تر یاد می کنند.

رفراندوم برای اصلاح قانون اساسی را چگونه ارزیابی می کنید؟

شورای عالی نظامی، یک کمیته برای طرح اصلاحات ساختاری به رهبری طارق البشری تشکیل داد که حقوق‌دان و تاریخ‌دانی با گرایش‌های اسلامی است. همچنین عضوی از اخوان‌المسلمین هم در این کمیته حضور داشت. انتخاب البشری بسیار مهم است. چرا که نه تنها به عنوان یکی از روشنفکران پیشروی مصر به شمار می‌آمد، رساله‌ی اصلی تاریخی‌اش نیز این انتخاب را تأیید می‌کرد. رساله‌ای که سیاست مصر را از انتهای جنگ جهانی دوم تا کودتایی که هفت سال بعد از آن اتفاق افتاد، مورد بازبینی قرار می‌داد و حول این سؤال شکل گرفته بود: چگونه سیاست خیابان‌های مستعد جنبش)آبستن ِجنبش‌های انقلابی و آلترناتیوها(در اواخر دهه‌ی 1940 و ابتدای دهه‌ی 1950، منجر به تصرف قدرت نشد و در عوض به ارتش اجازه‌ی ماندن داد؟ به عبارت دیگر این مسئله که چگونه ارتش در سال 1952 با غلبه بر اعتراضات رادیکال، انقلاب را دزدید، جزء اولین مسائلی بود که دنبال می‌کرد. البشری از ابتدای انتصابش توسط شورای عالی نظامی، در هر مصاحبه‌ای بر این هدف، یعنی دوری از تکرار این اتفاق تأکید کرده است.

کمیته یک سری تغییرات را مبنی بر حذف قیود دیکتاتوری بر نامزدهای ریاست جمهوری مطرح کرد؛ از جمله کاهش سال‌های ریاست جمهوری از پنج سال به چهارسال، حداکثرتا دو دوره اجازه‌ی نامزدی داشتن، و محدود کردن قدرت ریاست جمهوری برای اعلام شرایط اضطراری تا شش ماه، که این تغییرات فقط با رفراندم قابل جایگزینی بود. یک ضرب‌الاجل نظامی برای برگزاری این رفراندوم در تاریخ 19 مارس اعلام شد. ان.دی.پی و اسلام گرایان به رهبری اخوان‌المسلمین و سلفی‌ها برای پذیرش بسته‌ی پیشنهادی خوانده شدند. علاوه بر لیبرال‌ها و چپ‌گراها، ائتلاف جوانان انقلاب 25 ژانویه، البرادعی و دیگر نامزدهای ریاست جمهوری با ابراز این مطلب که چرا به جای آنکه قانون اساسی جدیدی به طور دمکراتیک نوشته شود قانون اساسی نوشته شده توسط دیکتاتوری را باید مورد اصلاح قرار داد، با اصلاحات به مخالفت پرداختند. برای

بسته ی پیشنهادی، احتیاج به مجلس مؤسسانی‌است که توسط مجلس انتخاب شده منصوب گردند و بتوانند در مدت زمان اعلام شده (پاییز کنونی) قانون اساسی جدیدی بنویسد. آنهایی که از روند همه پرسی دفاع می‌کردند، به حداقل رساندن خطر تصاحب نظامی قدرت را مدنظر قرار می‌دادند (همسو با منطق البشری). و آنهایی که همه‌پرسی را رد می‌کردند، این طور استدلال می‌کردند که عجله در همه‌پرسی برای چنین مسئله‌ای تنها جای پای دو سازمان قدیمی‌تر ان.دی.پی و اخوان‌المسلمین را برای به دست‌گیری قدرت محکم‌تر می کند. دو سازمانی که هر کدام در راه خودشان کاملاً محافظه کار و کمتر علاقه مند به فروپاشی فرماندهی عالی هستند.

میزان مشارکت 41 درصد بود. با چه معیاری می توان آن را قضاوت کرد؟

با استانداردهای مصر، رقم تقریباً بالایی محسوب می‌شود. جمعیت کشور اکنون نزدیک به 85 میلیون نفر است که از آنها 45 میلیون نفر حق رأی دارند و از آنها 18 میلیون نفرشان رأی داده‌اند. ممکن است در مقابل ارقام رسمی اعلام شده برای رفراندوم‌ها و انتخابات گوناکونی که تحت نظارت رژیم قبلی برگزار می‌شد، میزان مشارکت پایینی به نظر می‌رسد. اما چنان ارقامی همیشه متقلبانه بودند. ساختن چنین ارقامی به سادگی انجام می‌شد زیرا در حقیقت هیچگاه تعداد زیادی از مردم در حال رأی دادن دیده نمی‌شدند. اما این بار کاملاً فرق می‌کرد. در قاهره هر حوزهٔ رأی‌گیری کاملاً با صف‌هایی طولانی از 7 صبح تا 8 یا 9 شب ، پرازدحام و شلوغ بود. و همان طور که پیش بینی می‌شود میزان مشارکت در شهرهای بزرگ بیشتر و در روستاها کمترین مقدار را داشت. اصولا نزدیک به 60 درصد جمعیت مصر را می توان روستایی طبقه بندی کرد اگرچه بیشتر مردم اکنون در روستاهایی که هم اندازه‌ی شهرهای کوچک هستند زندگی کنند. امروزه جمعیت دهقانان تنها یک چهارم نیروی کار را تشکیل می‌دهند. از سوی دیگر چون برای هر فرد کارت شناسایی مغناطیسی صادر شده است، اکنون مشکلات ثبت نام دیگر وجود ندارد و احتمالاً میزان مشارکت برای انتخابات مجلس بیشتر خواهد بود.

چگونه رأی 77 درصدی موافق اصلاحات مطابق قانون اساسی را می توان تفسیر کرد؟

دربارهٔ این موضوع حالا بیشتر بحث می‌شود. آنچه که واضح است این مسئله است که یک رأی آری برای افراد مختلف ، معانی متفاوتی داشت. تعداد زیادی از کسانی که موافق اصلاحات بودند بر این عقیده بودند که توافق برای سروسامان دادن دوباره به کشور ضروری ست. واحتمالا دلیل اصلی برای تعداد رأی‌های مثبت همین بود- یعنی نمایندگان ترسیدند رأی منفی با طولانی‌تر شدن آشوب‌ها و تعویق بازگشت به شرایط عادی همراه باشد. خیلی وقت‌ها می‌شنیدیم که مردم بر رأی مثبت به اصلاحات اصرار داشتند چرا که می‌خواستند به کارهایشان بازگردند و شاهد بهبودی شرایط اقتصادی باشند. درک این نکته برایشان سخت بود که رأی آری یا نه دادن در این خواسته‌هایشان هیچ تأثیری نخواهد داشت. عامل اصلی دیگر – اعتقادی به همان اندازه اشتباه – این بود که گمان می‌رفت رأی مثبت به معنای حفظ ماده‌ی دوم قانون اساسی دال بر اصول شرع به عنوان پایه‌ی قانون گزاری است و رأی منفی به معنای براندازی کامل قانون اساسی موجود تلقی می‌شد. در حقیقت قانون اساسی جدید بدون توجه به نتیجه‌ی رفراندوم شکل می‌گرفت و مردم عادی اساساً به این دلایل رأی مثبت دادند. آنها فریب خوردند و البته این مسئله قابل درک هم بود. سه جناح سازمان‌یافته این ترس را به مردم القا می‌کردند: باقی ماندهی ان.دی.پی، اخوان‌المسلمین و بنیادگرایان سلفی – دو گروه آخر به خصوص در دومین علت ترس سهیم بودند.

شکل گیری این مادۀ دو در قانون اساسی به چه زمانی باز می‌گردد؟

در حقیقت تعداد کمی از مردم از آن باخبرند. تاریخ آن به اولین قانون اساسی مصر در سال 1923 باز می‌گردد که شامل ماده‌ای بود مبنی بر اینکه شرع یکی از منابع اصلی قانون‌گذاریست. ماده‌ی مشابهی در قانون اساسی در سال 1954 وجود داشت که بعد از روی کار آمدن «افسران آزاد» نوشته شد و در منشور سال های 1964 و 1971 دوباره معرفی گردید. سپس در سال 1980 سادات دو اصلاحیه برای قانون اساسی پیشنهاد کرد. اولین آنها شرع را از یکی از منابع اصلی قانون‌گذاری به منبع اصلی قانون‌گذاری ارتقا می‌داد و دومین آنها –که درواقع هدف اصلی او بود- این بود که به رئیس جمهور اجازه می‌داد که بتواند به طور نامحدود مجدداً انتخاب شود. اولی در حقیقت پوششی بود برای پنهان کردن دومی در بسته‌ای که ظاهراً برای رفراندوم پذیرفته می شد. بعد از عبور از این مرحله، سادات یک کمیته برای بررسی اینکه همه‌ی قوانین در خط شرع قرار دارند، تنظیم کرد. که تا مدت پنج ماه بدون رسیدن به هیچ نتیجه‌ای تشکیل شد و بعد دیگر خبری از آن نشد.

رأی منفی بیشتر در قاهره متمرکز شده بود به میزان 39.48 درصد و بعد در اسکندریه 32.87 درصد و در جیزه 31.82درصد بود. چگونه این نتایج را ارزیابی می کنید؟

با توجه به میل زیاد برای بازگشت به اوضاع عادی و وابستگی به مذهب در آگاهی مردمی، میزان رأی‌های منفی در قاهره – تقریبا دو پنجم کل تعداد آرا- شگفت انگیز بود. کمپین‌هایی که بسته‌ی اصلاحات را رد می‌کردند توسط لیبرال‌ها و چپگراها هدایت می‌شد که در رأس انقلاب قرار داشتند و در مفهوم سازمان سیاسی، گروه های کوچکی بودند. میزان بالای رأی منفی در قاهره – و در ادامه آن در جیزه – و اسکندریه نشان می‌دهد، نیروهای سیاسی فوق به طور بالقوه پایه‌ی اجتماعی قابل ملاحظه‌ای در میان طبقه‌ی متوسط تحصیل کرده و همچنین در بین کارگرهای شهری داشته‌اند که مصر دمکراتیک می‌توانسته از آنها سود جوید. این نشانه احترامی به این گروه ها بود که در جریان هدایت انقلاب به دست آمده بود و بسیاری از رأی دهندگان به پیشنهاد رهبران این گروه ها درباره رفراندوم گوش کردند و در آن شرکت کردند، در حالی که هدف از برگزاری این رفراندوم به خوبی مشخص نشده بود. اگر این نقشی که همچنان پتانسیل پیشتازی دارد به سرعت به سازمان یافتگی نرسد، خاطره‌ی میدان تحریر محو خواهد شد. تا کنون نشانه های کمی از چنین سازمان‌یافتگی دیده می شود. بیشتر فعالان غیراسلام‌گرا همچنان در بحث‌های سفسطه‌گرایانه که بر انقلاب پیشی می‌گیرد گیر افتاده‌اند. اگرچه برداشته شدن سانسورها اکنون جایگاه عمومی گسترده‌ای در اختیار آنها گذاشته است، اما آنها اغلب طوری رفتار می‌کنند گویی هیچ چیز عوض نشده است.

در تعدادی از مناطق غیرشهری رأی های منفی بالاتر از میانگین ملی قرار داشت. در دریای سرخ و استان سینای جنوبی به ترتیب 36.62 و 33.06 به اصلاح قانون اساسی رأی منفی دادند،علت چیست؟

احتمالاً به خاطر ترس از اسلام‌گراها. در این مناطق معیشت مردم به توریسم وابسته است و احتمالاً گمان کرده‌اند که ممکن است از محدودیت‌هایی که بر الکل و لباس شنا وارد شود، وضع معیشت این مناطق آسیب ببیند. بنابراین زمانی که ببینند گروه‌های مذهبی به کدام سمت متمایل هستند، به سمت مخالف آن رأی می‌دهند.

نتایج مهم این رفراندوم چه خواهد بود؟

موضع رسمی نیروهای مسلح این است که قانون اساسی جدیدی را که تحت قوانین نظامی نوشته شود، نمی‌خواهند بلکه می‌خواهند قانون اساسی در یک فضای دموکراتیک نوشته شود. بنابراین بعد از رفراندوم انتظار می‌رود که دستور کار بر این مبنی باشد. ابتدا انتخابات مجلس شورا، احتمالاً در سپتامبر در ادامه‌ی انتخابات ریاست جمهوری – در دسامبر یا اوایل ژانویه- برگزار خواهد شد. مجلس شورا به انتصاب مجلس مؤسسان در ظرف مدت شش ماه احتیاج دارد که این خود نیاز به شش ماه دیگر برای نوشتن قانون اساسی خواهد داشت. زمانی که کامل شد، قانون اساسی جدید برای رفراندوم طی مدت پانزده روز پذیرفته خواهد شد. برگزار کنندگان کمپین‌های حمایت از رأی منفی، گفته‌اند که در این سناریو مجلس توسط باقی‌ماندگان ان.دی.پی و اخوان‌المسلمین کنترل خواهد شد، و از این نظر مجلس مؤسسان این توازن را منعکس خواهد کرد. پاسخ ارتش این بوده است که حتی اگر مجلس مؤسسانی بلافاصله تشکیل شوذ توازن قوایی مطابق با مجلس شورای انتخاب شده در سپتامبر تشکیل خواهد شد و بنابراین هیچگونه اعتراضی در مورد آخری وجود نخواهد داشت.

ائتلاف انقلاب جوانان، ظاهراً تقاضای انحلال حزب حاکم را کرده است. آیا چنین تقاضایی را دیگران هم مطرح کرده‌اند؟

بله. در این مقطع زمانی مساله‌ی بسیار مهمی محسوب می‌شود. اما هنوز اینکه سرانجام ان.دی.پی چه خواهد شد مشخص نیست. روند کلی تاکنون به این صورت بوده است که شورای عالی نظامی ابتدا به تقاضاهای مردمی بی توجه نشان می دهد اما به ناگاه در جهت آنها عمل می‌کند. مواردی مثل اخراج دولت شفیق، براندازی اس.اس و قبل از آن وزارت اطلاعات همه به این شکل بودند. بنابراین باید دید. مطمئناً امید کلی‌ای وجود دارد که حداقل اعضای حزب حاکم از شرکت در انتخابات بعدی کنار گذاشته شوند. ارتش میگوید که به زودی قوانینی برای شکل‌گیری گروه‌ها و برگزاری انتخابات اعلام خواهد شد.

رسانه ها از زمان برکناری مبارک چطور پیش رفته‌اند؟

این یکی دیگر از مسائل مهم است. همزمان با درخواست برای انحلال یا خنثی‌سازی حزب حاکم، تقاضاهای گسترده‌ای برای پاک‌سازی مسئولان رسانه‌های دولتی وجود داشته است. این خواسته ها تنها به این دلیل نیست که مردم از تصویر مضحک سخنگویان رسوای زمان دیکتاتوری که ناگهان خودشان را به عنوان قهرمانان انقلاب نشان دادند، عصبانی شده‌اند. بلکه همچنین به این دلیل است که رسانه‌های دولتی، ریاکارانه تلاش می‌کنند انواع ترس و هراس را به عنوان تهدیدهایی برای دستاوردهای انقلاب برانگیزانند و به نوعی درجهت اعاده‌ی قوانین نظام قبل وحشت‌پراکنی می‌کنند. بعد از اینکه تظاهرات‌هایی برای برکناری مدیران پایگاه‌های تلویزیون و جراید دولتی برگزار شد، در 2 آوریل، نخست وزیر طی صدور دو حکم اقدام به پاک‌سازی بسیاری از چهره های نزدیک به آنها کرد.

در مورد توسعه‌ی جبهه‌های صنعتی نظرتان چیست؟

بسیار ضد و نقیض. هنوز فشار کمی از پایین احساس می‌شود. بیشتر کارگران اساساً، هنوز نگران احتیاجات روزانه‌شان – دستمزد، مرخصی، شرایط کاری – هستند. و تاکنون تقاضاهای سیاسی فراگیر کمی داشته‌اند. از طرف دیگر در بالا نوعی سیاسی سازی وجود دارد. وزیر کار جدید، احمد حسن البرعی – حقوق‌دانی متخصص در روابط کار که دلسوز کارگران بوده است و مورد احترام کارگران- قول داده است که ظرف مدت شش ماه قانون جدیدی برای کار وضع خواهد کرد که دستمزد حداقل تضمین شده و حق کارگران برای تشکیل اتحادیه‌های مستقل و

فدراسیون‌های ملی کار را پوشش می‌دهد. با این حال همزمان دولت جدید قانونی مبنی بر جرم محسوب شدن اعتصابات، اعتراضات، تظاهرات و تحصن‌هایی را که کارهای دولتی یا خصوصی را مختل می‌کند و یا بر اقتصاد تأثیر می گذارد، تازمانی که قوانین فوری در قدرت هستند، تصویب کرده است.

در این میان چه اتفاقی بین نیروهای لیبرال و چپگرا که قیام را قدرت بخشیدند می‌افتد؟ آیا مانند گذشته روابط پابرجاست یا دچار دگرگونی شده است؟

متأسفانه کمی تغییر یافته است. دو مسئله‌ی اصلی این حیطه‌ی نظری را تقسیم می‌کند. یکی سؤال بر سر سازماندهی است واینکه آیا گروه‌های متفاوتی که قیام را هدایت کرده‌اند باید عقایدشان را حفظ کنند؟ آیا باید پشت سر یکی از گروه‌های موجود قرار بگیرند؟ و یا باید دوباره سازمان یابند؟ بحثی بود بر سر اینکه آیا جبهه‌ی دموکراتیک – یکی از گروه‌های لیبرال که در سال های آخر زمان مبارک شکل گرفت- می‌تواند برای آنکه گرایشات متفاوتی را گرد هم آورد دوباره شکل بگیرد یا نه. اما اعضای قدیمی‌تر این بحث را تلاشی از سوی جوانترهایی دانستند که حتی هنوز جزء اعضای گروه نشده‌اند و می‌خواهند حزب را بدزدند. دیگران بر سر نیاز به تشکیل یک حزب جدید تأکید کرده‌اند اما این مساله تا حدودی مشخص نیست و علتش تفاوت‌های عقیدتیست که بر سر موضع‌گیری نسبت به نقش مذهب به وجود آمده.

مساله ی بزرگ دیگر بر سر مواجهه با گروه رأی مخالف در رابطه با رفراندوم است. روشنفکران لیبرال و چپگرا مدتهاست که از سکولاریزاسیونی تمام و کمال طرفداری کرده‌اند و به دنبال متقاعد کردن مردم برای کنار گذاشتن دین از فضاهای عمومی و یا حداقل از تصمیمات سیاسی بوده‌اند. بعد از انقلاب عده‌ای بر این گمانند که حال قدرت آن را دارند که این امر را عملی کنند. گرچه رفراندوم خطرات این هدف را نشان داده است. این مساله باعث دشمن شدن بسیاری از مردم عادی که قاطعانه حکومت سکولار را رد کرده‌اند شده است و اگر این را هدف اصلی قرار دهیم، این مردم به طور غریزی آن را رد کرده و به مسائل دیگر هم توجهی نمی‌کنند. بنابراین عدۀ دیگر معتقدند که هر سیاست واقع‌گرایانه‌ای باید مشخص کند که اسلام همیشه در مصر محترم بوده و محترم خواهد ماند. در هر دو حوزۀ سازماندهی و مذهب، جبهۀ لیبرال – چپ همچنان در نوعی اغتشاش به سر می‌برد.

نیروهای اسلام گرا چطور خود را دسته‌بندی می‌کنند؟

داستان پیچیده‌ایست. به طور تقریبی، سه بخش اصلی وجود دارد. اخوان المسلمین، که قدیمی ترین و بزرگترین بخش هستند و پس از نقششان در پیروزی رقیب مثبت در رفراندوم مصمم‌تر شدند. اینان اما با ورودشان به عرصه‌ی مناسب سیاسی احتمال از بین رفتنشان وجود دارد. حزب میانه‌روی «الوسط» حزب دیگری است که بیش از ده سال است که از اخوان‌المسلمین جدا شده است (گرچه اخیراً مجوز دریافت کرده‌است). و اکنون به عنوان گروهی اسلامی و متعادل‌تر تعداد بسیاری از طرفداران اخوان‌المسلمین را به خود جذب می‌کند. زمانی که انقلاب شد این حزب فقط هفتاد عضو داشت. در هفته‌ی اول مارس 30000 نفر، که بیشترشان جوان بودند، برای درخواست عضویت در این گروه از اخوان‌المسلمین جدا شدند. همزمان جوانان درون اخوان‌المسلمین که از جناح اصلاح‌طلبشان حمایت می‌کردند، تهدید به تشکیل حزبی جدید – نهضت – می‌کردند مگر اینکه تمام رهبران موجود اخوان‌المسلمین از موقعیت فعلیشان در گروه استعفا می‌دادند تا انتخاباتی دمکراتیک و شفاف درون سازمانی با ناظرانی مستقل صورت گیرد.

بخش دوم بنیادگرایان جنگ‌طلب یا سلفی‌های سیاسی هستند. در این بخش دو گروه اصلی علاوه بر بسیاری از گروههای کوچک وجود داشت – الجماعه‌الاسلامیه و الجهاد. این گروهها به دلیل اینکه دورنمایی برای تغییرات صلح‌آمیز نمی‌دیدند، مبارزه‌ی مسلحانه را علیه دیکتاتوری انتخاب کردند. یکی از یگان‌های الجهاد بود که کار سادات را تمام کرد. بعد از سرکوبی که ترور سادات در پی داشت، رهبر اصلی الجهاد مظنون شناخته شد و به زندان افتاد. آنها که فرار کردند به ویژه ایمن الظواهری، به این نتیجه رسیدند که که رژیم مورد حمایت غرب بسیار قویست و بنابراین پایگاهشان را از "دشمن نزدیک "(رژیم اقتدارگرا) به "دشمن دور" (متحدان غربی رژیم) از طریق سازمانهای جنگ‌طلب مانند القاعده تغییر دادند. گروه‌های جدا شده که در اصل قدرتشان براساس نیروگیری از جنوب کشور و همسایه های شهری فقیر به دست آمده بود منجر به شورشی کم قدرت در سال 1990 شد.

پنج سال پیش هر دو گروه از سلفی‌های در زندان معامله‌ای با رژیم انجام دادند به این ترتیب که اگر رساله‌ای بنویسند و در آن با جزئیات توضیح دهند که چرا کتاب مقدس را در مورد به کار گرفتن خشونت اشتباه تفسیر کرده‌اند و چرا اعتقاد انکار خشونت دارند، آنگاه آزاد خواهند شد. چهار جلد وزین اصلاحیه‌ی دینی منتشر شد که نشان می‌داد چگونه و چرا آنها گمراه شده بودند و در نتیجه در 2006 این گروه از زندان آزاد شدند. اکنون آنها می‌خواهند حزب خودشان را تشکیل بدهند و بر سر اینکه اخوان‌المسلمین در اعتقادات مذهبیشان سهل‌انگار هستند و بیش از حد متمایل به سازشکاری سیاسی هستند، با آنها مجادله دارند. آنها معتقدند که به حزبی احتیاج است که انسجام بیشتری داشته باشد که مواضع آشکاری داشته باشد و به مواضع سفت و سخت پایبند باشد. هر دو گروه سنتی متعلق به سلفی‌ها – جماعه‌الاسلامیه و الجهاد- بر این مسئله که خشونت را کنار گذاشته‌اند، اصرار دارند و معتقدند که تنها به طور جدیتر به دنبال ترغیب دیگران برای وصل آنها به متن اسلام هستند. اما بین آنها و اخوان‌المسلمین اصطکاک جدی‌ای وجود دارد که تلاش آنها را برای رسیدن به هدفشان بی نتیجه می‌گذارد. در اصل آنها مدعی‌اند که دموکراسی اسلام را نقض می‌کند و آنها می‌خواهند که قانون اساسی و مجلس و انتخابات را براندازند و هدفشان یکی کردن همه‌ی مسلمان‌ها برای بازآفرینی خلافت مسلمانان است. در حال حاضر رهبر واقعیشان عبود الزمر است- که زمانی کلنل در بخش اطلاعات نظامی و طراح اصلی ترور سادات بوده است و به همین دلیل هم سی سال در زندان به سر برده است. او در رسانه‌ها ظاهر شده و بیان کرده دموکراسی را خواهند پذیرفت و به مقررات بین‌المللی احترام خواهند گذاشت. هیچکس با این بیانات متقاعد نشد اما به هر حال سلفی‌ها هم رأی اندکی به دست خواهند آورد.

و در نهایت اصولگرایان غیرسیاسی قرار دارند. این گروه پیوریتن‌هایی هستند که معتقد به استناد به متون مذهبی با حداقل تفسیر هستند. و بیشتر وقت و انرژیشان را صرف رعایت قوانین سخت می کنند. نه چندان بی‌شباهت به ارتدکس‌های یهودی به آنچه که می‌خورند و می نوشند و آنطور که رفتار می‌کنند اهمیت می‌دهند. به طور معمول از احترام گذاشتن به کسانی که در جایگاه قدرت قرار دارند و سعی می‌کنند که به طور صلح‌آمیز برای احیای جامعه کار کنند، دفاع می کنند. آنها کاملاً درونگرا هستند و از لحاظ سیاسی همیشه مشارکت منفعلانه‌ای داشته اند. البته مسلماً علیه خطر شیعه و عدم اجرای مبانی صوفی‌گری هشدار می‌دهند. اما اغلب فقط ضد آنچه که به نظر می رسد که به اخلاقیات توهین کرده و یا برای کتاب، آهنگ و یا فیلمی که احساس بکنند غیراخلاقیست کمپین تشکیل می‌دهند. در واقع برای همکاری در جنبشهای سیاسی شریک‌های خوبی نیستند.

بنابراین قبطی ها و سکولارها خیلی لازم نیست از شکل گیری قدرت اسلامی در مصر بترسند؟

روز بعد از رفراندوم، رئیس دانشگاه الاظهر، احمد الطیب، طرحی پیشنهادی در سه قسمت برای دولت ارسال کرد که در آن استقلال خود از دولت را مجدداً درخواست کرد. استقلالی که در سال 1961 از دست رفته بود. این طرح شامل درخواست بازیابی کنترل بر زمین‌های اوقاف و مساجد، اسقرار مجدد مجتهدین فتوی در دانشگاهها و تغییر رؤسا از گماشته‌های دولتی به محققان برگزیده توسط روحانیون ارشد بود. نتیجه‌ی آن استقلال الظهر و بازیابی قدرتش به عنوان مرکز قدرت دینی را تضمین خواهد کرد. از آنجا که الاظهر سنتی میانه‌رو دارد، این تصمیم می‌تواند از تفاسیر رادیکال از کتاب مقدس جلوگیری کند و همچنین به کسانی که از امتیاز دادن به اسلام می‌ترسند، اطمینان خاطر بدهد که قرار نیست قربانی تفاسیر تنگ‌نظرانه از متون مقدس شوند.

رئیس دانشگاه الاظهر که این پیشنهادات را مطرح کرد گماشته‌ی مبارک بود؟

بله. ولی یک پژوهشگر اسلامی برجسته است که مدرک دکتری‌اش را از دانشگاه سوربن گرفته و زمانی که منصوب شد از حزب حاکم استعفا داد و بنابراین از حمایت خوبی برخوردار است. طبق پیشنهادات او رئیس آینده بار دیگر مانند گذشته باید توسط کمیته‌ای از محققان سراسر جهان اسلام و نه فقط مصر انتخاب شود. به عنوان مثال در اوایل قرن بیست رئیس دانشگاهی تونسی داشتیم.

رسانه‌ها و مردم در این بحبوحه‌ی آشکارسازی‌های اجتماعی و سیاسی در مصر، تا چه میزان به اتفاقات سراسر جهان عرب توجه دارند؟

توجه زیادی شده است. تأثیر انقلاب‌های اطراف بر مصری‌ها از دو سو قابل بیان است. از یک طرف وقتی که خشونت بی‌قید و بند نظامی در یمن، بحرین، لیبی، سوریه، اردن و نتایج تأسف بار آنها را بر اثر استفاده از تانک‌ها و گلوله‌ها بر ضد تظاهرکنندگان می‌بینند، بیشتر از ارتش مصر ممنون می‌شوند. از طرف دیگر درک می‌کنند که اتفاقاتی که در کشورشان می‌افتد تنها قسمتی از روند تاریخی‌ای است که سرزمین‌ها را به هم مرتبط کرده است. و این به آنها احساس امنیت می‌دهد. اگر مصر در انقلابش تنها بود خطر بازگشتن توسط عناصر نظام قبلی و دستگاه‌های سرکوب بیشتر بود. اما اینگونه عقبگردها با نگاه به اطراف محدود شده‌اند با نگاه به اینکه جهان به این روش ها پشت کرده است و موج بزرگ تاریخی آنها را بلعیده است. بنابراین مصری‌ها نسبت به اینکه دستاوردهایشان از بین نخواهند رفت و زمان قبل از 25 ژانویه باز نخواهد گشت مطمئن‌تر می‌شوند.

آیا امکان پیشبینی ای در مورد نتایج برکناری مبارک وجود دارد؟

دو تغییر را می‌توان به عنوان ادامه‌ای از آنچه که قبلاً اتفاق افتاده است پیشبینی کرد. بی بند و باری پلیس در وحشیگری علیه شهروندان بررسی خواهد شد و استعمار اقتصادی نامحدود ضعفا محدود خواهد شد. اکنون مردم می‌توانند قیام کنند و بجنگند، و برای حقوقشان تظاهرات و اعتصاب کنند. تا چه حدی می‌توانیم دموکراسی واقعی داشته باشیم؟ من مطمئنم که در آینده دموکراسی بیشتری حاکم خواهد بود اما شاهد دموکراسی کامل نخواهیم بود. دو گونه سناریو ممکن را می‌توان برشمرد. ممکن است دولت با توافقی عمومی بر سر اینکه سران رژیم پیشین برای تخلفاتشان مسئول خواهند بود، تعداد زیادی از اعضای حزب حاکم و افسران پلیس را مشمول عفو قرار دهد و به آنها اجازه دهد تا در قالب های دیگر فعالیت کنند. در این صورت بیشتر جمعیت به انفعال کشیده می‌شوند و شبکه‌های حامی – مشتری و دستمزدهای بالای پلیس ادامه پیدا خواهد کرد. اما اگر از طرف دیگر موج شدیدی شکل بگیرد و دولت به وزرایش دستور پاکسازی عوامل قبلی را بدهد، آنها بدون نزاع صحنه را ترک نخواهند کرد و راه را به آسانی چه

برای یک حکومت اقتدارگرای استبدادی و چه برای یک نظام سیاسی اصلاح شده باز نخواهند کرد.

بنابراین نتیجه کاملاً به اینکه تا چه حد جریان انقلابی در مصر قدرتمند است بستگی دارد. اگر جنبش مانند اکنون متعادل و عملگرا بماند، مصری بهتر از گذشته خواهیم داشت اگرچه دمکراسی کامل برقرار نشود. اگر جنبش قدرت پیدا کند در مورد اینکه چه اتفاقی می افتد چیزی نمی‌توان گفت. زیرا جنبش انقلابی‌ای که بتواند همهٔ سازمان‌ها و نهادها را با کنترل خود پاک‌سازی و اصلاح کند، وجود ندارد. جمال عبدالناصر ارتش داشت – او می توانست سربازانش را برای تقویت اصلاحات زمینی‌اش به خارج بفرستد یا برای به کارانداختن کارخانه ها یا معاونت وزرا در تشریفات اداری از آنها استفاده کند. در چین و روسیه کادرهای سیاسی برای به عهده گرفتن این وظایف وجود داشت. اما تا مدتها هیچ گونه جنبش انقلابی‌ای وجود نداشت که بتواند جاهای خالی را پر کند، بدون اینکه سازمانی را تسخیر کند، مخالفین را از وضعیتی که جنبش را به سمت خاموش شدن می برد، به وضعیتی مطلوب برساند و سپس برای بهتر شدن امیدوار باشد.